

## نظریه انقلاب امام خمینی (ره)

مجتبی نامخواه\*

### چکیده

انقلاب و تغییر اجتماعی از مسائل دامنه‌دار در علوم اجتماعی است. پیروزی انقلاب اسلامی به عنوان یک مورد خاص و خلاف‌آمد نظریه‌های جامعه‌شناسی انقلاب تأثیرات قابل توجهی در این حوزه‌ی نظری ایجاد کرده است. در این میان امام خمینی (ره) در تحلیل انقلاب اسلامی دیدگاهی پیش‌کشیده‌اند که تفاوت‌های بنیانی قابل توجهی با نظریه‌های مدرن انقلاب دارد. این تفاوت‌ها باعث شده نظریه امام خمینی کمتر مورد توجه باشد و حداکثر در حاشیه‌ی نظریه‌های جامعه‌شناسی انقلاب، بازسازی شود. این مقاله در پی آن است تا فراتر از کارها و بازسازی‌های انجام شده، با روشی توصیفی به بازخوانی اندیشه‌های امام خمینی پرداخته سازه‌ی مفهومی این دیدگاه را دست دهد.

در نظریه‌ی انقلاب امام خمینی ضمن تأکید بر تشریح و تبیین انقلاب اجتماعی و عوامل اجتماعی انقلاب، برخلاف نظریه‌های مدرن جامعه‌شناسی بر «انقلاب از درون» تأکید می‌شود. اگر چه سازه‌ی مفهومی که امام خمینی در تحلیل انقلاب اجتماعی پیش می‌کشند بر تحلیل و مطالعه‌ی موردی انقلاب اسلامی ایران متمرکز است اما به نحو عام، ظرفیت تبیین یک انقلاب اسلامی و یک انقلاب اجتماعی را دارد.

امام خمینی انقلاب اسلامی را محصول یک فرایند چهار مرحله‌ای تصویر می‌کنند. در مرحله‌ی اول طرح «اسلام انقلابی» و درگیری آن با برداشت‌های مقدس‌مآبانه و متجددمآبانه از اسلام مطرح است. این درگیری معرفتی زمینه‌ساز آگاهی عمومی و شکل‌گیری یک «انقلاب انسانی» می‌شود. انقلاب انسانی مفهوم مرکزی و در عین حال پیچیده‌ی این تحلیل است که در عین داشتن زمینه‌های عینی اجتماعی به دست غیب الهی و در درون انسان‌ها انجام می‌پذیرد. محصول این انقلاب درونی مولودی نو و غیر قابل پیش‌بینی است که تحت عنوان «انسان انقلابی» بازشناخته می‌شود. انسان انقلابی در تمنای انقلاب اجتماعی به کنش‌های متمایزی دست می‌زند که منتهی به شکل‌گیری «انقلاب اسلامی» می‌شود.

### کلیدواژه‌ها

نظریه‌ی انقلاب، امام خمینی، اسلام انقلابی، انقلاب انسانی، انسان انقلابی، انقلاب اسلامی

---

\* دانشجوی دکتری دانش اجتماعی مسلمین دانشگاه باقرالعلوم (علیه السلام)

namkhahmojtaba@gmail.com

بررسی انقلاب‌ها همواره یکی از مسئله‌های مورد توجه علوم اجتماعی بوده است و به شکل‌گیری یک رشته نظریات متعدد در این حوزه منجر شده است. برخی صاحب‌نظران مطالعات انقلاب مانند گلدستون (Goldstone, ۱۹۸۰)، تیلور (Taylor, ۱۹۸۴۲) و تیلی (Tilly, ۱۹۷۸) و اسکاکپل (Skocpol, ۱۹۷۹) کوشیده‌اند انبوه نظریه‌های مطرح شده در این حوزه را به نوعی دسته‌بندی کنند.

انقلاب اسلامی ایران به عنوان آخرین انقلاب بزرگ قرن بیستم، تأثیراتی قابل توجهی بر نظریه‌های جامعه‌شناسی انقلاب گذاشته است. این تغییرات برخی متخصصان انقلاب همچون اسکاکپل را به فکر اعمال تغییراتی در نظریه‌ی انقلاب خود انداخته است. تأثیر انقلاب اسلامی اما تنها در محتوای «نظریه‌های انقلاب» محدود نمی‌شود بلکه چنان‌که برخی محققان استدلال کرده‌اند این تأثیر را در روش‌شناسی (محمد رضا طالبان، ۱۳۸۸، ص ۲۰۳) و دسته‌بندی نظریات انقلاب نیز می‌توان ملاحظه کرد. در زمینه‌ی دسته‌بندی نظریات انقلاب، برخی متخصصان انقلاب نظیر جان فوران، استدلال جک گلدستون در مقوله‌بندی نظریه‌های مدرن انقلاب در سه نسل را این‌چنین پی می‌گیرند که «آیا با آثار سیاسی شکل گرفته حول و حوش انقلاب اسلامی ایران نمی‌توان سخن از نسل چهارم تئوری‌های مدرن انقلاب راند؟»؛ پرسشی که پاسخ مثبت برخی محققان را به دنبال داشته است. (محمدباقر خرمشاد، ۱۳۸۳، ص ۸۶-۱۲۳)

در این میان امام خمینی به عنوان اندیشمندی که در متن انقلاب اسلامی قرار دارد درکی به کلی متفاوت از «انقلاب اسلامی ایران» و در کل یک «انقلاب اسلامی» و یا یک «انقلاب» را می‌پرواند<sup>۱</sup> که با همه‌ی نظریه‌های جامعه‌شناسی انقلاب تمایزی بنیادین دارد. نظریات جامعه‌شناسی انقلاب با همه‌ی تفاوت‌ها و گوناگونی‌شان، کم و بیش خاستگاه و مبادی معرفتی مشترکی دارند. نظریه‌ای که امام خمینی در تشریح انقلاب اسلامی در ایران می‌پروارند، با نظریه‌های جامعه‌شناسی انقلاب تفاوت مبنایی دارد و از اساس و از یک موضع هستی‌شناختی متمایز به انسان و جامعه می‌نگرد. تمایز در موضع هستی‌شناختی به شکل‌دهی نظریات مختلف می‌انجامد (تد بنتون و یان کرایب، ۱۳۸۹، ص ۲۱) و موضع هستی‌شناختی امام خمینی ما را درباره‌ی نظریه‌ی انقلاب ایشان به سازه‌ای می‌رساند که تفاوت بنیادینی با نظریه‌های جامعه‌شناسی انقلاب دارد. این تفاوت بنیادی باعث شده تا کنون کمتر دیدگاه امام خمینی در تشریح انقلاب کمتر به عنوان یک نظریه‌ی مستقل در عرصه‌ی علوم اجتماعی مطرح شود.

در سطحی دیگر به نظر می‌رسد بتوان فقدان جمع‌بندی نظریه‌ی انقلاب امام خمینی را بتوان معلول وضعیت عام‌تر علوم اجتماعی در ایران تلقی نمود. آغاز جامعه‌شناسی مدرن را کم و بیش کار آگوست کنت بر می‌شمرند. (جورج ریتزر، ۱۳۷۴، ص ۱۶) کنت با تبیین سه مرحله‌ای خود همه‌ی تاریخ بشریت را به سه

دوره‌ی کلی تقسیم می‌کند: «عهد الاهی»، «عهد مابعدالطبیعی» و فلسفی و دست آخر «عهد علوم اثباتی» (ریمون آرون، ص ۸۷-۹۰) هشت دهه قبل وقتی اولین با غلامحسین صدیقی علوم اجتماعی مدرن را به ایران می‌آورد، از اصطلاح «اجتماعیات» برای تمییز تفکرات اجتماعی ماقبل از آشنایی با جامعه‌شناسی مدرن و جامعه‌شناسی استفاده می‌کند. (احمد اشرف، ۱۳۷۶) طی تمام این مدت علوم اجتماعی در ایران از این سنت پیروی کرده و میان علم اجتماعی و فلسفه‌ی اجتماعی به مثابه یک غیر علم تمایزی بنیادین برقرار کرده است. (حمید پارسانیا، ۱۳۸۹، ص ۸۳-۱۱۹) این نگرش که تا کنون هژمونی خود را در مجامع علمی و آکادمیک کشور حفظ کرده بیشتر از آن‌که ناظر به دسته بندی ادوار معرفت باشد، ناظر به ارزش‌داوری درباره‌ی انواع معرفت است و به مثابه ابزاری برای ارزش‌گذاری نظریات مختلف به کار می‌رود. بر این اساس همه‌ی نظریاتی که ماهیت و روش‌شناسی خارج از چارچوب سایتیفیک جامعه‌شناسی کلاسیک داشته باشند، با تحت عنوان «اجتماعیات»، «دانش اجتماعی»، «تفکر اجتماعی» و مانند به مثابه «ماقبل علم» و «غیرعلم» معرفی می‌شوند و با طردشدگی از جامعه‌ی علمی در حاشیه‌ی آن قرار می‌گیرند. (حمید پارسانیا، بی‌تا) بر این اساس است که دیدگاه امام خمینی در زمینه‌ی تغییر و انقلاب اجتماعی که از خاستگاه‌هایی متمایز با نظریه‌های جامعه‌شناسی‌های انقلاب برمی‌خیزد، فرصت چندانی برای طرح پیدا نمی‌کند.

بررسی معدود تحقیقات آکادمیک در زمینه نظریه‌ی انقلاب امام خمینی مؤید این مطلب است. در یک دسته‌بندی کلی آثار در این زمینه را می‌توان به دو دسته‌ی کلی تقسیم کرد. در یک دسته آثاری قرار دارند که بر اساس پیش فرض تفکیک علم جامعه‌شناسی از اجتماعیات یا تفکر اجتماعی، در صدد بازسازی تفکر اجتماعی و اجتماعیات امام خمینی بر اساس نظریه‌ی علمی (یعنی جامعه‌شناسی) هستند. به عنوان نمونه پایان‌نامه‌ای که با مشاورت دکتر حسین بشریه به «تئوری انقلاب در آثار امام خمینی» می‌پردازد در این فضا سامان می‌یابد. (بهزاد دوران، ۱۳۷۵) محقق این اثر صراحتاً کار خود را «تعبیر جامعه‌شناختی» دیدگاه‌های امام خمینی می‌داند. مراد محقق از مفهوم «تعبیر جامعه‌شناختی»، بازسازی اجتماعیات امام خمینی بر اساس یک نظریه‌ی علمی است. تحقیق مذکور بدون طرح استدلالی روشن با این پیش فرض کار می‌کند که دیدگاه‌های امام خمینی به نظریه‌ی علمی و جامعه‌شناختی ماکس وبر نزدیک است. بنابراین در طول اثر محقق می‌کوشد سخنان امام خمینی بر اساس مشابهت با آثار ماکس وبر بازخوانی و بازسازی کند.

وضعیت تحقیق فوق یک نمونه‌ی استعاری از اغلب بررسی‌های اندک انجام شده در زمینه‌ی نظریه‌ی انقلاب امام خمینی است. در واقع می‌توان گفت این قاعده‌ی هانا آرننت در مورد مطالعاتی که درباره‌ی انقلاب اسلامی شده هم صادق است؛ آنجا که می‌نویسد: «هر گاه در قرن حاضر انقلابی روی داده است، همه آن را در چارچوب تصویرهایی دیده‌اند که انقلاب فرانسه گرفته شده است، با مفاهیمی سنجیده‌اند که نظاره‌گران

انقلاب وضع کرده‌اند و به یاری تصور ضرورت تاریخ خواسته‌اند به فهم آن کامیاب شوند». (هانا آرنه، ۱۳۶۱، ص ۷۸)

در این میان می‌توان در زمینه‌ی نظریه‌ی انقلاب امام خمینی (ره) دسته‌ی دیگر از بررسی‌ها را تشخیص داد که اگر چه بخش کمتری از تحقیقات انجام شده را شامل می‌شود، اما به نظر می‌رسد تا حدودی تلاش کرده‌اند از پیش‌فرض دسته‌ی اول تحقیقات فاصله بگیرند. به عنوان نمونه مقاله‌ی «نظریه انقلاب در اندیشه امام خمینی (ره)» بر این اساس نوشته شده و به صراحت اشاره می‌کند که با آثار دسته‌ی قبل تفاوت و اختلاف نظر دارد. (عبدالوهاب فراتی، ۱۳۸۰) با این همه درکارهای دسته دوم تلاش می‌شود نظرات امام خمینی به درباره‌ی مؤلفه‌های عمده یک انقلاب از منظر نظریه‌های انقلاب، گردآوری شود؛ اما تلاش نمی‌شود چیستی و مؤلفه‌های یک انقلاب اجتماعی و عوامل مؤثر در آن هم از دیدگاه امام خمینی تشریح شود. در واقع آثار سنخ دوم را می‌توان دیدگاه‌های امام درباره‌ی مؤلفه‌ها و محورهای اصلی نظریه‌های انقلاب دانست نه نظریه‌ی انقلاب امام خمینی (ره).

سؤال اصلی این مقاله در این جا شکل می‌گیرد. اگر بخواهیم فارغ از بازخوانی و بازسازی دیدگاه‌های امام خمینی بر اساس نظریه‌های جامعه‌شناسی انقلاب یا مؤلفه‌های آن، به جمع‌بندی دیدگاه ایشان در تحلیل انقلاب اسلامی دست بزنیم به چه سازه‌ی مفهومی ای دست می‌یابیم؟

## ۱. نظریه‌ی انقلاب امام خمینی

اگر بخواهیم برای به دست آوردن فهمی مستقل و خارج از تصورات برخاسته از انقلاب فرانسه به مطالعه‌ی انقلاب اسلامی و درکی که امام خمینی<sup>(ره)</sup> از این انقلاب ارائه می‌دهند پردازیم، با انبوهی از مفاهیم، ایده‌ها و جملات بدیع ایشان مواجه می‌شویم که در خلال نطق‌ها، نامه‌ها و پیاپی‌های ایشان به چشم می‌خورد؛ امام خمینی تلاش چشمگیری داشتند تا تصویر و تحلیل انقلاب اسلامی در فضای عمومی پر رنگ شود. از این رو ایشان طی مدت رهبری انقلاب اسلامی به ویژه پس از پیروزی آن، درک انضمامی‌شان از انقلاب اسلامی را صورت‌بندی مفهومی نموده و در یک سازه‌ی تحلیلی و نظری کاملاً منسجم، اما به زبانی به غایت مردمی و در موقعیت‌های مختلف تشریح می‌کنند. «بازخوانی» این سخنان امام اگر در ورطه‌ی بازسازی نیفتد، می‌تواند تصویر روشن‌تری از نظریه انقلاب امام خمینی دست دهد.

در این مقاله به منظور فرار از ورطه‌ی بازسازی و درک کلیت تحلیل مورد نظر امام خمینی (ره)، کلیه ادبیات امام خمینی (ره) در تحلیل انقلاب اسلامی مطالعه با روش تحلیلی و براساس منطق توضیحی دیدگاه امام خمینی درباره‌ی انقلاب اسلامی دسته بندی شده است.

در بازخوانی ادبیات امام خمینی پیرامون انقلاب اسلامی، ما با یک تمایز روشن میان دیدگاه ایشان با سایر نظریه‌های جامعه‌شناسی و جامعه‌شناسی انقلاب مواجه می‌شویم: امام خمینی در عین آن که تحولات اجتماعی و زمینه‌های عینی بستر وقوع انقلاب اسلامی را تحلیل می‌کند، اما انقلاب اسلامی را محصول این تحولات اجتماعی نمی‌داند. در ساحت نظری‌ای که امام خمینی برای فهم انقلاب می‌گشایند، انقلاب اسلامی به مثابه یک تحول اجتماعی صرفاً به دیگر تحولات اجتماعی بازگشت داده نمی‌شود و پای نوعی انقلاب انفسی و درونی به میان می‌آید. نظریه‌ی انقلاب امام خمینی بر خلاف نظریه‌های مدرن که انقلاب اجتماعی را صرفاً محصول انقلاب از بیرون می‌دانند، (فرانکلین لوفان بومر، ۱۳۸۵، ص ۳۲۴) ضمن در نظر گرفتن عوامل بیرونی به عنوان عوامل اعدادی و زمینه‌ساز، «انقلاب انسانی» و درونی را اصل، ضرورت و مبنای انقلاب اجتماعی دانسته می‌شود و با تأکید بر تحول بنیادین انسان‌ها و پدید آمدن انسان انقلابی، چگونگی، پیامد و علل «انقلاب اسلامی» را تشریح می‌کنند. بر این اساس اگر بخواهیم بر اساس مقوله‌بندی ادبیات امام خمینی، نظریه‌ی ایشان درباره‌ی تغییر اجتماعی و انقلاب اسلامی را تشریح کنیم، چهار مرحله و مفهوم ذیل را در آن قابل تشخیص است:



نگاره یک: طرح‌واره مراحل انقلاب در نظریه انقلاب امام خمینی (ره)

## ۲. اسلام انقلابی

اولین مرحله از تصویر چهار مرحله‌ای که امام خمینی از انقلاب اسلامی دست می‌دهند عبارت است از طرح اسلام انقلابی یا اسلام ناب در برابر دو نسخه‌ی اسلام تجدد و اسلام تحجر. این مرحله زمینه‌ی معرفتی تحقق سه مرحله‌ی دیگر انقلاب انسانی، تولد انسان انقلابی و انقلاب انسانی را به وجود می‌آورد. در واقع مبنای معرفتی انقلاب اسلامی یک نزاع معرفتی است میان برداشت ناب از اسلام از یک سو و برداشت‌های متجددانه و متحجرانه از اسلام ناب از سوی دیگر.

در منظری که امام خمینی به تحلیل تاریخ فرهنگ و اندیشه‌ی معاصر می‌گشایند، اندیشه‌ی اسلامی پیش از انقلاب اسلامی در نهایت غربت و مهجوریت است. امام معتقدند اسلامی که تبلیغ می‌شود، اسلام واقعی نیست؛ یک «اسلام کوچک شده» است که ابعاد عدالت‌خواهانه و آزادی‌خواهانه‌ی اسلام وجود ندارد. (امام خمینی ۱۳۷۳، ص ۱۰)

این فرآیند درک ناقص از اسلام حاصل دو مانع معرفت اسلام اصیل در دوران معاصر است. دو مانع تجدد و تحجر که یا ابعاد اجتماعی اسلام را نادیده می‌گیرند و یا تعریفی التقاطی از ابعاد اجتماعی عدالت‌خواهانه و آزادی‌خواهانه دارند. تشریح این دو وضعیت و بازتاب‌شان در شکل‌گیری درک‌های غیر ناب از اسلام از مضامین اصلی اندیشه‌ی امام خمینی در طول نهضت است که تبلور خاصی در اولین سخنرانی‌های مبارزاتی امام خمینی و درس‌گفتارهای ولایت فقیه دارد. ایشان این مضمون را در سال‌های آخر حیات‌شان در ادبیاتی پیچیده و تفصیلی ذیل دوگانه‌ی اسلام ناب / اسلام امریکایی صورت‌بندی مفهومی می‌کنند.

ایشان در تشریح عامل به وجود آمدن این وضعیت به دو زمینه اشاره می‌کنند: استعمار و تحرکات تبلیغاتی و معرفتی استعمارگران و اهمال؛ اهمال اهالی حوزه‌های علمیه و «آخوندهایی که اصلاً به فکر معرفی نظریات و نظامات و جهان‌بینی اسلام نیستند». (امام خمینی ۱۳۷۳، ص ۱۲-۱۳) ایشان این نگاه انتقادی نسبت به «شکل ناقص اسلام در حوزه‌های علمیه» را تا بالاترین سطوح پی می‌گیرند و حتی «رساله‌های عملیه»، به عنوان محصول اندیشه مراجع تقلید وقت را با قرآن مقایسه و مورد نقد قرار می‌دهند که «از لحاظ جامعیت و اثری که در زندگانی اجتماعی می‌تواند داشته باشد بکلی تفاوت دارد.» (امام خمینی ۱۳۷۳، ص ۱۱)

بنابراین از نظر ایشان «آنچه به عنوان اسلام معرفی می‌شود»، «ناقص» است، ابعاد اجتماعی اسلام را در بر ندارد و «خاصیت انقلابی و حیاتی» از آن گرفته شده است؛ به همین دلیل ایشان ضمن تأکید بر اهمیت ابعاد عبادی اسلام و اینکه «البته مسائل عبادی را باید یاد بدهید» (امام خمینی ۱۳۷۳، ص ۱۴)، تأکید دارند که اسلام با محوریت قرار گرفتن مسائل دیگری مطرح شود: «اما مهم مسائل سیاسی اسلام است؛ مسائل اقتصادی و حقوقی اسلام است. اینها محور کار بوده و باید باشد.» (امام خمینی ۱۳۷۳، ص ۱۲۸)

این تحلیل درستی است که امام خمینی در جریان مبارزات انقلاب در پی تحقق انگیزه‌های اسلامی بودند. این تحلیل در مقام نفی انگاره‌های منفعت‌جویانه از ساحت انگیزه‌های مبارزات انقلاب یا در مقام نفی انگاره‌های التقاطی از ساحت اندیشه‌های مبارزاتی امام خمینی، بصیرت‌های روشنی را در اختیار قرار می‌دهد. اما در مقام تشریح ماهیت معرفتی مبنای امام و انقلاب چندان کارآ نیست: امام خمینی به عنوان یک عالم دینی و مرجع تقلید در پی چه چیزی می‌توانستند باشند به جز اسلام؟ در این مقام تأکید صرف بر اسلامی بودن حرکت امام خمینی می‌تواند ابهام‌زا هم باشد؛ چرا حرکت امام خمینی به همان اندازه که

اسلامی بوده ضد اسلامی هم بوده است! مراد از «حرکت امام خمینی اسلامی بوده» روشن است. اما همین حرکت با تمام توان در ضدیت با «آنچه به عنوان اسلام معرفی می‌شود» نیز قرار دارد. اسلام مبنای انقلاب اسلامی در برابر اسلامی قرار می‌گیرد که متحجران در فضایی مقدس‌مآبانه از درون حوزه‌های علمیه ترویج می‌کنند و متأثران از استعمار نیز در فضای روشنفکرمانه و در التقاط با اندیشه‌ای کاپیتالیستی و مارکسیستی آن را پی‌می‌گیرند.

فهم انقلاب به مثابه صحنه‌ی درگیری و جایگزینی دو برداشت از اسلام، تصویری است که در سراسر سخنرانی‌ها، پیام‌ها و نامه‌های امام خمینی می‌توان مصادیق فراوانی برای آن یافت. در نگاره‌ی دو برخی از این موارد آمده است؛ مواردی که امام خمینی در نطق‌ها و نامه‌ها و پیام‌هاشان دو برداشت از اسلام را در تقابل با هم معرفی می‌کند. امام خمینی به صراحت این تحلیل را پیش می‌کشد که می‌بایست انقلاب اسلامی را در چارچوب درگیری و جایگزینی دو برداشت از اسلام فهم کرد. ایشان در نامه‌ای پیرامون تدوین تاریخ انقلاب اسلامی می‌نویسند:

«شما باید نشان دهید که چگونه مردم، علیه ظلم و بیداد، تحجر و واپسگرایی قیام کردند و فکر اسلام ناب محمدی را جایگزین تفکر اسلام سلطنتی، اسلام سرمایه داری، اسلام التقاط و در یک کلمه اسلام امریکایی کردند.» (امام خمینی، ج ۲۱، ص: ۲۴۰)

امام خمینی در آخرین ماه‌های حیات‌شان در نامه‌ها، نطق‌ها و پیام‌های متعددی ایده‌ی اصلی این نزاع معرفتی را در چارچوب دوگانه‌ی اسلام ناب-اسلام امریکایی می‌پروراند. (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۲۱، ص ۱۱، ص ۸۱، ص ۱۲۰، ص ۱۲۱، ص ۱۳۷، ص ۱۹۵، ص ۲۰۴، ص ۲۳۹، ص ۲۴۰، ص ۴۶۵)

بنابراین مرحله‌ی «اسلام انقلابی» در نظریه انقلاب امام خمینی عبارت است از بحث از این‌که «اسلام چه باید باشد» عمومی می‌شود. در این مرحله است به تعبیر برخی ایران‌شناسان و ناظران اخراجی یک «خداشناسی نوین» (محسن میلانی، ۱۳۸۱، ص ۱۶) شکل می‌گیرد. با عمومی شدن این معرفت نوین نسبت به اسلام، یک «انقلاب انسانی» روی می‌دهد و در پی آن «انسان انقلابی» به وجود می‌آید که «انقلاب اسلامی» محصول کنش جمعی اوست و «تحفه‌ی الهی» (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۱۰، ص: ۲۰۵) ناشی از این زمینه‌ی معرفتی و عملی است:

«انقلابی که در ایران واقع شد، قبل از انقلاب مهم که کوبنده بود، یک انقلابی در باطن مردم حاصل شد. آن انقلاب گرایش اقشار ملت به اسلامی که تا این عصر خصوصاً در این سده‌های آخر به طاق نسیان سپرده شده بود و از اسلام جز یک آداب خشک که هیچ به حال دیگران ضرری نداشت و هیچ در فکر ملتها نبودند، همین باقی مانده بود. این ملت

به خواست خدای تبارک و تعالی و با عنایات خاصه او، اول منقلب شد در معنویات. جوانها از آن حال سابق برگشتند به یک حال اسلامی و فهمیدند که اسلام چه باید باشد و چه باید بکند، دنبال او آن انقلاب حاصل شد.» (همان ج ۱۹، ص: ۴۷۹)

## ۲،۱. انقلاب انسانی

انقلاب انسانی یکی از دشوارترین و در عین حال بدیع‌ترین و محوری‌ترین مفاهیمی است که امام خمینی در تحلیل انقلاب اسلامی پیش می‌کشند. همانطور که اشاره شد این مفهوم را می‌توان به مثابه نقطه‌ی تمایز نظریه انقلاب امام با همه‌ی نظریه‌های جامعه‌شناسی انقلاب دانست.

مفهوم «انقلاب انسانی» که آن را می‌توان تا فارابی (ابونصر محمد فارابی، ۱۳۷۱، ص ۲۷۶) و نخستین کارهای سنت فلسفی اعلم اسلامی ریشه یابی کرد (حمید پارسانیا، ۱۳۷۶، صص ۱۳-۲۴)، در منظری که امام خمینی در تشریح انقلاب اسلامی می‌گشایند کاملاً پرورانده می‌شود. این مفهوم راجع است به یک تحول درونی و در عین حال عمومی و اجتماعی. به موجب این تحول انسان جدیدی خلق می‌شود که امام عنوان «انسان انقلابی» را برای توضیح آن به کار می‌برند. این انسان متفاوت تبدیل به انسانی شده با امکان‌های متمایز و ناشناخته در انجا کنش‌های اجتماعی. انقلاب انسانی محصول کنش اجتماعی این انسان متمایز است.

در اینجا برای بررسی این مفهوم و نزدیک‌تر شدن به مفهوم انقلاب انسانی در اندیشه‌ی امام خمینی، ابتدا تلاش می‌شود چپستی انقلاب انسانی به بحث گذاشته شود. این بحث به ما کمک می‌کند کمی به حوالی و حدود این مفهوم نزدیک‌تر شویم. هر چند این نزدیکی لزوماً از ابهام ناشی خلاف‌آمد عادت بودن آن نمی‌کاهد. در ادامه هم تلاش می‌شود تا حدودی شرح مختصری از دلالت‌های اجتماعی این مفهوم «انقلاب انسانی» دست دهد.

اولین پرسش از نسبت وضع پیش از انقلاب انسانی و پس از آن است. این مفهوم نشان دهنده‌ی چه تصویری از روند تکاملی جامعه است؟ پاسخ امام خمینی به این پرسش روشن است. ایشان تلاش می‌کنند این استدلال را بپرورانند که جامعه در وضعیت پس از انقلاب انسانی، موجودیتی بر خلاف آن چه پیش از آن بوده می‌یابد و وضعیت عمومی جامعه ما پس از انقلاب انسانی «برعکس» و «مقابل» وضعیت پیشین است (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۴، ص: ۲۵۸) و این تحول دورنی جامعه‌ی ایرانی را در مدت نسبتاً کوتاهی در برابر وضع سابق قرار می‌دهد: «در ظرف یک مدت کوتاهی، ملت ما متحول شد، به حسب نوع، از یک حالی به یک حالِ مقابل او.» (همان، ۱۳۷۸، ج ۹، ص: ۴۰۶)



پرسش بعدی این است که موطن این تحولات کجاست؟ آیا سبک و سطح رفتار اجتماعی، به عنوان مثال در حوزه‌ی دینداری جامعه تغییر کرده است یا موطن این تغییر ژرفای دیگری دارد؟ تعبیری که امام برای نشان دادن ابعاد این تحول، مفهوم‌سازی می‌کنند نشان‌دهنده‌ی عمق این تغییر از منظر ایشان است. امام از تعبیر «تغییر در طبیعت» انسان‌ها (همان، ۱۳۷۸، ج ۴، ص: ۲۵۸) «تحول ذاتی» (همان، ۱۳۷۸، ج ۷، ص ۴۷)، تحول باطنی (همان، ۱۳۷۸، ج ۷، ص ۵۵) تحول «تحولی نفسانی، روحی، انسانی» (همان، ۱۳۷۸، ج ۷، ص ۴۹۴) تحول الهی (همان، ۱۳۷۸، ج ۷، ص ۵۵ و ج ۱۲، ص ۴۳۰) برای تشریح ابعاد این تغییر استفاده می‌کنند.

مسئله‌ی بعدی دلالت‌های اجتماعی مفهوم انقلاب انسانی است. می‌توان ادبیات امام خمینی را در هر یک از دو زمینه‌ی جامعه و تاریخ حول سه محور سامان‌دهی کرد. در زمینه‌ی «نسبت انقلاب انسانی و جامعه»، می‌توان انقلاب انسانی را در زمینه‌ی «نسبت آن با وضع موجود جامعه»، «گستره و شمول اجتماعی انقلاب انسانی» و همچنین «نسبت آن با تغییر و انقلاب اجتماعی» مورد مطالعه قرار داد. در زمینه‌ی «انقلاب انسانی و تاریخ» نیز سخنان امام حول سه محور «زمان وقوع انقلاب انسانی»، «وقوع در فرازمان» و «جهش به تاریخ صدر اسلام» قابل مقوله‌بندی است.

یکی از مهم‌ترین ابعاد تصویری که امام خمینی از مفهوم «انقلاب انسانی» دست می‌دهند، وضعیت خلاف-آمد عادت بودن آن نسبت به وضعیت موجود اجتماعی است. (همان، ۱۳۷۸، ج ۷، ص ۱۵۴) مسئله‌ی دیگر عمومیت اجتماعی انقلاب اسلامی است که با عمومیت انقلاب انسانی تبیین می‌شود. فراگیری انقلاب اسلامی در همه «ابعاد جغرافیایی» و «اقشار اجتماعی» مسئله‌ای است که حتی در انقلاب‌های بزرگ دنیا نیز دیده نمی‌شود. (منوچهر محمدی، ۱۳۸۲، صص ۱۳۰ تا ۱۷۲) و شخصی مانند فوکو آن را «وحدت شگفت‌انگیز» قلمداد می‌کند و در تشریح آن می‌نویسد: «پزشک تهرانی و ملای شهرستانی، کارگر نفت و کارمند پست و دانشجوی چادری همه یک اعتراض و یک خواست دارند. در این خواست چیزی هست که مایه‌ی تشویش خاطر است، همیشه صحبت از یک چیز است، یک چیز واحد و بسیار مشخص.» (میشل فوکو، ۱۳۸۹، صص ۶۳-۶۴) امام خمینی ضمن تشریح این بُعد شگفت‌آور انقلاب اسلامی، آن را بر اساس ایده‌ی «انقلاب انسانی» تشریح می‌کنند. ایشان در گفتارهای خود به وضوح «ازگسترشی که در همه جای ایران به وجود آمده» سخن به میان می‌آورند و به فراگیری جغرافیایی انقلاب اسلامی اشاره دارند و از این-که آرمان‌های انقلاب اسلامی تا «دهات کمره» و «دهات چاپلق» و «لرستان» و «قریه حسن فلک» هم رفته است، سخن می‌گویند و این فراگیری غیر عادی را نتیجه‌ی رویداد یک انقلاب انسانی می‌دانند. (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۶، ص ۴۹۰-۴۹۳) از طرف دیگر و در کنار گسترش جغرافیایی از «گسترش دیگری که راجع به گروهها و جماعات بود» نیز سخن به میان می‌آورند و به صراحت آرمان‌های انقلاب اسلامی و رای نظام فشربندی اجتماعی، و در «همه طبقات ملت» دانسته و این چنینی استدلال می‌کنند که انقلاب انسانی

روی داده منتسب به خداوند، نتیجه‌ی یک «دست غیبی» و یک «تحفه‌ی الهی» است. (همان، ۱۳۷۸، ج ۱۰، ص ۲۰۵)

ایشان انقلاب انسانی روی داده در همه‌ی اقشار اجتماعی را زمینه‌ی یک همبستگی اجتماعی تلقی می‌کنند. (همان، ۱۳۷۸، ج ۸، ص ۱۸۸) و به این نکته اشاره دارند که روی دادن این تحول ژرف در سطح فردی نیز امری کاملاً زمان‌براست. (همان، ۱۳۷۸، ج ۸، ص ۴۲۵) از همین روی وقوع آن در یک زمان کوتاه و در سطحی اجتماعی حالتی کاملاً اعجاز‌گونه دارد. (همان، ۱۳۷۸، ج ۸، ص ۴۲۵)

مسئله مهم دیگر که بخشی از مفهوم انقلاب انسانی مورد نظر امام خمینی را شرح می‌دهد، نسبت آن با تغییر و انقلاب اجتماعی است. در این باره امام خمینی به چند نکته مهم اشاره دارند. اولین مطلب قابل اشاره در این بخش «اصالت انقلاب انسانی» است؛ از منظر امام خمینی انقلاب انسانی در نسبت با انقلاب انسانی، علاوه بر طریقت، موضوعیت هم دارد و خود مقصد، هدف و اصل است، هر چند لزوماً در مقطعی به تغییر اجتماعی منتهی نشود؛ اما بی شک در آینده یک انقلاب اجتماعی را در پی خواهد داشت. (همان، ۱۳۷۸، ج ۴، ص ۲۵۸) بر اساس همین اصالت داشتن انقلاب انسانی است که از نظر امام اگر انقلاب انسانی به انقلاب اجتماعی منتهی نشود، باز هم پدیده‌ای ارزشمند و دست‌آورد‌گونه است یا به تعبیر امام خمینی صرفاً با وقوع انقلاب انسانی، با فرض عدم تغییر اجتماعی هم «نباید گفت چه شده است! خیلی چیزها - خیلی چیزها شده است.» (همان، ۱۳۷۸، ج ۴، ص: ۲۵۹) و «از این تحول بهتر چه؟» (همان، ۱۳۷۸، ج ۴، ص ۱۹۷) در اینجا می‌توان به بعد دیگری از استدلال امام خمینی درباره‌ی مفهوم انقلاب انسانی اشاره کرد و آن چرایی اهمیت و اصالت انقلاب انسانی در منظر ایشان است. امام این اصالت را در چارچوب «هدف انبیا» توضیح می‌دهند و اینکه «هدف انبیا» تربیت انسان است و تحولات اجتماعی همه «مقدمه است»؛ امام خمینی نگرش انسان‌محورشان را این‌گونه توضیح می‌دهند که: «ما انسان می‌خواهیم. همه فدای انسان. انسان وقتی درست بشود، همه چیز درست می‌شود.» (همان، ۱۳۷۸، ج ۸، ص: ۶۶-۶۷) در واقع بر اساس مبادی انسان‌شناختی نظریه‌ی امام خمینی، انقلاب انسانی مهم‌تر از انقلاب اجتماعی است و هر انقلاب انسانی لاجرم به انقلاب اجتماعی منجر خواهد شد.

در منظری‌ای که امام خمینی<sup>(ره)</sup> به انقلاب اسلامی می‌گشایند ما با دو سطح از تحولات منتهی به انقلاب اسلامی مواجهیم: انقلاب انسانی که منتهی به پدید آمدن انسان انقلابی می‌شود و انقلاب اجتماعی - سیاسی که در اثر کنش جمعی انسان انقلابی پدید می‌آید. از نظر امام(ره) هرگاه روند انقلاب اسلامی تا مرحله انقلاب انسانی پیش رود، هر چند هنوز به انقلاب اجتماعی منتهی نشده باشد، باز هم هزینه‌های انقلابی‌گری توجیه دارد چرا که انقلاب انسانی علاوه بر آن که مبنای انقلاب اجتماعی است، خود نیز واجد ارزش بوده و اصالت ذاتی دارد. اکنون می‌توان سطح مهم‌تری از نگاه به انقلاب انسانی را در نظریه انقلاب امام<sup>(ره)</sup> جستجو

کرد؛ از این منظر انقلاب انسانی حتی از انقلاب سیاسی و پیروزی مقابل رژیم پهلوی هم مهم‌تر است. (همان، ۱۳۷۸، ج ۹، ص ۴۰۶) این استدلالی است را امام خمینی بارها و بارها مورد تأکید قرار داده‌اند: «بارها گفته‌ام که این تحول روحی از آن پیروزی، که خیلی هم بزرگ بود، بالاتر است.» (همان، ۱۳۷۸، ج ۸، ص ۱۴۶)

بر این اساس بیانات امام خمینی در زمینه نسبت انقلاب انسانی و انقلاب اجتماعی را می‌توان در چند مقوله‌ی کلی جای داد. یکی تقدم زمانی (همان، ۱۳۷۸، ج ۱۸، ص ۵۰۰)، دیگری تقدم رتبی (همان، ۱۳۷۸، ج ۹، ص ۱۹۷) و دست آخر اهمیت (همان، ۱۳۷۸، ج ۸، ص ۴۷ و ص ۳۴۷ و ج ۹، ص ۲۷۴) و اولویت انقلاب انسانی نسبت به انقلاب سیاسی و اجتماعی (همان، ۱۳۷۸، ج ۶، ص ۲۲۹) و همچنین نسبت به دلالت‌های عینی و خارجی آن انقلاب انسانی (همان، ۱۳۷۸، ج ۷، ص ۴۹۴). این‌که پیروزی منوط به مفهوم به نسبت پیچیده‌ی «حفظ تحول» دورنی است. (همان، ۱۳۷۸، ج ۷، ص ۴۹۴) و در نهایت اینکه این‌که بزرگی و «عظمت» انقلاب انسانی از انقلاب اجتماعی بزرگ‌تر است. (همان، ۱۳۷۸، ج ۸، ص ۱۶) مقوله‌ی دیگر این است که امام خمینی تحول انسانی را نقطه‌ی امید خود به انقلاب اسلامی ذکر می‌کنند. (همان، ۱۳۷۸، ج ۹، ص ۴۲۱) ایشان استدلال را می‌پروراندند در روند نهضت اجتماعی مردم در جریان انقلاب اسلامی آن‌چه برای ایشان مطرح و مهم است، «تحول روحی و فکری» است. (همان، ۱۳۷۸، ج ۹، ص ۴۴۴)

بُعد دیگر استدلال امام خمینی درباره‌ی انقلاب انسانی، زمینه‌ساز بودن آن نسبت به انقلاب اجتماعی است. استدلالی که عدم وقوع انقلاب اسلامی در زمینه‌ی تاریخی دو سده‌ی اخیر را نیز توضیح می‌دهد. از نظر امام خمینی تحول درونی انسان‌ها «اساس پیروزی» (همان، ۱۳۷۸، ج ۷، ص ۴۹۴) است و پیروزی اجتماعی پیامد تحول درونی (همان، ۱۳۷۸، ج ۸، ص ۴۵) و «تا این نحو تحول نبود این پیروزی نبود.» (همان، ۱۳۷۸، ج ۸، ص ۴۲۷)

بنابراین هر چند در نظریه انقلاب امام زمینه‌های وجودی یک انقلاب اجتماعی مانند ناراضی‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی از وضع و حاکمیت موجود به عنوان علت اعدادی به حساب می‌آیند اما عامل اصلی در بروز انقلاب اجتماعی، انقلاب انسانی است. (همان، ۱۳۷۸، ج ۱۱، ص ۴۵۸)

پیش از این در بررسی ادبیات نظریه انقلاب امام آمد که تحول انسانی از منظر امام خمینی<sup>(۹)</sup>، اصالت و نسبت به تحول اجتماعی اهمیت و اولویت بیشتری دارد. اکنون می‌بینیم که این اصالت و اولویت تا به این اندازه است که از منظر امام خمینی انقلاب اجتماعی بدون انقلاب انسانی امکان نداشته و اصولاً در وقوع تغییر اجتماعی تحول در روحیه افراد معیار و «میزان» است:

«به مجرد اینکه تحول در نظام هم باشد و تحول در افراد نباشد، فایده ندارد. برای اینکه وقتی تحول در افراد نباشد، اگر حالا هم یک کسی یک تحولی در نظام درست کند، فردا همین افرادند که این نظام را می‌خواهند پیش ببرند؛ همین افراد نظام را مُعَوَج می‌کنند؛ بر خلاف می‌کنند. تحول در افراد، در روحیه افراد، میزان است.» (همان، ۱۳۷۸، ج ۹، ص ۱۸)

مسئله‌ی بعدی بازه‌ی زمانی وقوع تحول انسانی در روند انقلاب اسلامی ایران است. گرچه تحولات تاریخی و اجتماعی سال‌های منتهی به انقلاب اسلامی از منظر انقلاب انسانی مورد بررسی قرار نگرفته است، اما ایده‌ی انقلاب انسانی یک ایده‌ی فلسفی- اجتماعی و یک صورت‌بندی ذهنی بدون ما به ازاء عینی نیست و در روند تاریخی حرکت انقلاب اسلامی نیز به عینه قابل مشاهده است. در این جا یک مسئله وجود دارد: زمان این تحول درونی که می‌توان بر اساس آن تاریخ اجتماعی را به دوران ماقبل و ما بعد انقلاب انسانی تقسیم کرد، چه هنگام است؟ گرچه برای این تحول درونی و عمومی تعیین دوره‌ی زمانی مشخص دشوار است، اما آنچه هست می‌توان از دو دوره‌ی تاریخی در ارتباط با انقلاب انسانی سخن گفت: یکی دوران تمهید و زمینه‌سازی که مطابق شرح برخی متفکران انقلاب از دهه‌ی بیست (مطهری، ۱۳۶۲، ص ۴۴) یا از ده- بیست سال قبل از انقلاب (مطهری، ۱۳۶۴، ص ۶۱) آغاز می‌شود و دیگری زمان وقوع انقلاب انسانی که در «یک- یک و نیم سال» (همان، ۱۳۷۸، ج ۶، ص ۳۴۷) و حداکثر حدود دو سال (همان، ۱۳۷۸، ج ۹، ص: ۱۷۹) منتهی به پیروزی انقلاب اسلامی در ۲۲ بهمن ۵۷ روی می‌دهد.

اما در زمینه‌ی زمان انقلاب انسانی مسئله‌ی مهم ما هیت و چیستی متمایز ظرف زمانی شکل‌گیری انقلاب انسانی است. از منظری امام خمینی پیش می‌کشند انقلاب انسانی در نوعی فرازمان روی داده است و به واسطه‌ی آن تاریخ ما وارد نوعی فرازمان تاریخی یا دورانی حساس شده است که آینده‌ی تاریخی- تمدنی ایران و اسلام وابستگی شدیدی به آن دارد. ایشان این حساسیت ناشی از وقوع انقلاب انسانی در جامعه می‌دانند که باعث گذار تاریخی- اجتماعی از وضعیت طاغوت، ظلم و خیانت به وضعیت حکم الله، عدل و امانت شده است:

«الآن مملکت ما حساس‌ترین زمان تاریخ را دارد می‌گذراند: یعنی تحول از «طاغوت» به حکم الله»، تحول از ظلم به عدل، تحول از خیانتها به امانتها.» (همان، ۱۳۷۸، ج ۶، ص ۹۹)

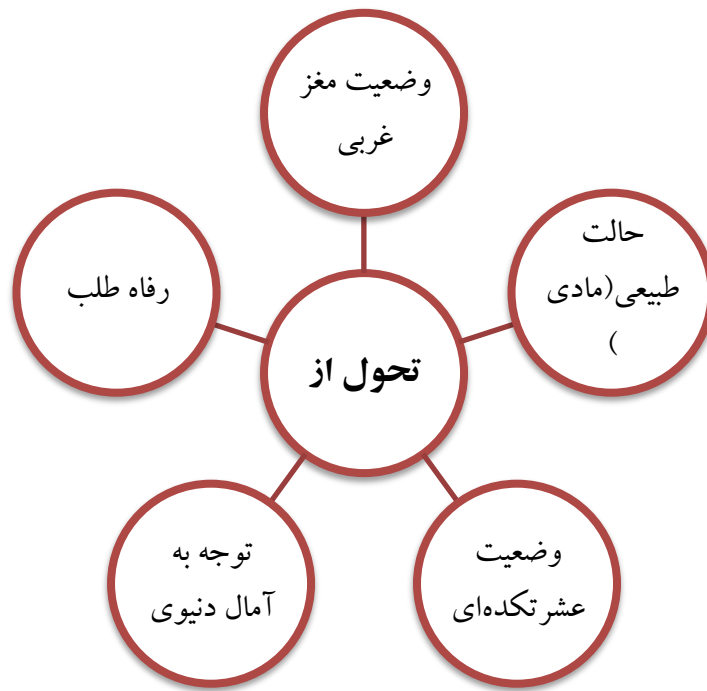
از نظر امام خمینی رخ دادن این انقلاب ژرف انسانی فرازمانی روی داده که بسیار کوتاه است و امام در تشریح آن از تعبیر قرآنی «ایام معدوده و ساعات محدوده»<sup>i</sup> استفاده می‌کنند. این فرازمان به لحاظ زمانی

دوره‌ای بسیار کوتاه است چرا که «خدا می تواند دهر را در ساعتی بگنجاند و لیسَ مِنَ اللّٰهِ بِمُسْتَنَكِرٍ که دهر را در ساعتی بگنجاند.»<sup>iii</sup> (همان، ۱۳۷۸، ج ۱۷، ص ۴۸۲)

مسئله‌ی دیگر درباره‌ی بعد زمانی و تاریخی انقلاب اسلامی جهشی فراتاریخی است که به واسطه‌ی این وقوع انقلاب انسانی در فرازمان روی داده و تاریخ انقلاب اسلامی را به تاریخ صدر اسلامی متصل می‌کند. همواره و در طول مبارزات انقلاب اسلامی و پس از پیروزی انقلاب، میان جامعه‌ی ما و تاریخ صدر اسلام قرابت خاصی لحاظ می‌شود. این قرابت هم به لحاظ اجتماعی و هم به لحاظ تاریخی است. گویی با آغاز انقلاب اسلامی تاریخ اجتماعی ما از ذیل تاریخ مدرن جدا شده و در امتداد تاریخ صدر اسلام بازتولید می‌شود. یکی از زمینه‌های این پیوند قرابتی است که از منظر انسان شناختی و در اثر انقلاب انسانی میان انسان انقلابی و انسان صدر اسلام وجود دارد. از منظری که امام خمینی در تحلیل انقلاب اسلامی می‌گشایند، انقلاب انسانی سبب جهش ما به تاریخ آرمانی صدر اسلام شده است؛ تاریخ پس از انقلاب جامعه‌ی ما در ادامه تاریخ صدر اسلام تداوم می‌یابد. (همان، ۱۳۷۸، ج ۶، ص ۴۹۰-۴۹۳ و ج ۱۰، ص ۲۰۰)

## ۲،۲. انسان انقلابی

از منظری که امام خمینی به تحلیل انقلاب می‌گشایند، انقلاب اسلامی محصول کنش جمعی انسانی است که پس از انقلاب انسانی به وجود می‌آید: یعنی انسان انقلابی. تحول درونی برای انسان انقلابی مؤلفه‌هایی را برمی‌سازد که از دو منظر قابل مطالعه و ملاحظه است: «تحول از» و «تحول به». «تحول از» درباره‌ی مبدأ و وضعیت پیش از تحول انسان انقلابی بحث می‌کند. این یادآوری عمدتاً به منظور افزودن خودآگاهی انسان انقلاب به داشته‌های وضعیت جدید او انجام می‌شود. اما در «تحول به» مراد امام خمینی بازشناساندن خود انقلابی جامعه‌ی ایرانی به اوست. امام خمینی در اثنا انقلاب و پس از آن مرتباً دعوت به بازگشت به خود می‌کنند و در زمینه‌ی مفهوم انسان انقلابی مؤلفه‌های این خود را تبیین می‌کنند. تبیین امام از این مؤلفه تنها جنبه‌ای هنجاری، اخلاقی و توصیه‌ای ندارد؛ بلکه بر بستری از توصیف یک روی داد مهم اجتماعی و یک انسان تحقق یافته صورت می‌پذیرد.



نگاره دو: «تحول از»؛ وضعیت پیش از انقلاب انسانی

یکی از مهم‌ترین مباحث در تبیین این انقلاب انسانی و انسان‌شناسی انقلاب اسلامی، مشخصات انسانِ ماقبل این تحول و مؤلفه‌های انسان انقلابی یا انسان ما بعد تحول است. غرب‌زده بودن از مهم‌ترین مشخصات انسانِ ما قبل انقلاب انسانی است و یکی از مهم‌ترین ابعاد تحول از در انقلاب دورنی، تحول از انسان غربی است. (همان، ج ۶، ۳۲۹- ۳۳۲ و ج ۱۴، ص ۳۱۷) از همین روی امام خمینی یکی از مهم‌ترین کارها در بازتولید انقلاب اسلامی و پیگیری پروژه انقلاب انسانی را در تقابل «انسان غربی- انسان اسلامی» می‌داند. (همان، ج ۱۵، ص ۳۱۰)

از منظر امام خمینی یکی دیگر از مهم‌ترین مؤلفه‌های انسان انقلابی، توجه به مسائل بنیادین زندگی اجتماعی خود است. تحول از «انسانِ میان‌تهی از کارهای مربوط به سرنوشت خود» (همان، ج ۱۶، ص: ۳۱۴) بدل به انسانی شده که به «مسائل روز» (همان، ج ۶، ص ۳۴ و ج ۹، ص ۱۷۷)، به «امور مملکتی» (همان، ج ۹، ص ۱۷۷)، و به «مسائل سیاسی» می‌اندیشد. میزان انتشار کتاب، انواع مجلات، کتابخانه‌های محلات و مساجد و مانند آن در سال‌های ابتدای پیروزی انقلاب (سعید خورشیدی، بی‌تا) این انگاره را درباره‌ی تحول انسان انقلابی تأیید می‌کند که انقلاب انسانی، انسان‌هایی اهل تفکر و مطالعه و معطوف به «تفکر در امور خود» (همان، ج ۹، ص ۱۷۹) را به وجود آورده که سرنوشت از مهم‌ترین دغدغه‌هایش است. (همان، ج ۹، ص ۱۹۷) بود. امام خمینی این تفکر و کنش انسان انقلابی در امور خود و کشور خود را «عمق معنوی انقلاب» می‌داند و بر آن تأکید می‌ورزند. (همان، ج ۱۶، ص ۳۱۲)

یکی دیگر از مهم‌ترین ابعاد تحول و انقلاب انسانی تحولی است که امام خمینی از آن به تحول از «حالت طبیعی» به «حالت الهی» یاد می‌کنند. بر این اساس جامعه‌ی ایرانی در دوران ماقبل انقلاب انسانی در یک وضعیت طبیعی قرار داشته است. در این جا مفهوم طبیعی هم بازگشت می‌کند به طبیعت به معنای مادی آن و هم اشاره دارد به طبیعت انسانی. در وضعیت طبیعی دغدغه‌های انسان پیرامون گرفتاری‌های روزمره‌اش سامان می‌یابد. در اثر تحول درونی و انقلاب انسانی این انسان متحول و منتقل می‌شود به یک «وضعیت الهی» که ریشه‌ی خواستن و طرح آرمان‌های بلندتر اوست. البته امام خمینی از این انتقال به وضعیت الهی به بازگشت تعبیر می‌کنند. تعبیری که از دیدگاه و نظریه‌ی ایشان درباره‌ی فطرت سرچشمه می‌گیرد.

مهم‌ترین بنیاد انسان‌شناختی نظریه‌ی انقلاب بر اساس نظریه‌ی فطرت شکل می‌گیرد. فطرت مقوله‌ای پردامنه در حکمت و اندیشه‌ی اسلامی است؛ اما شاید بتوان طرح مجدد آن در قالب یک نظریه و به ویژه در عرصه‌ی اجتماعی را به مرحوم شاه‌آبادی نسبت داد. حکیمی که «عمده استفاده‌ی» امام خمینی «در علوم معنوی و عرفانی» نزد ایشان بوده است (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۱۹، ص ۴۲۷). مرحوم شاه‌آبادی در دو اثر رشحات البحار (۱۳۸۷ الف) و شذرات المعارف (۱۳۸۷ ب) نظریه‌ی فطرت را پروراند و امام خمینی در جای جای آثار اخلاقی، عرفانی و همچنین تحلیل‌های اجتماعی خود این مفهوم را واد می‌کنند. بر اساس نگاهی که امام خمینی به این مفهوم دارند انسان‌ها در حالت اولیه‌ی خود، مبتنی بر ودیعه‌ای الهی و در یک وضعیت غیر قابل تغییر الهی قرار دارند. (امام خمینی، ۱۳۸۱، ج ۲، ص ۵۵) که می‌توان از آن به فطرت اصلی تعبیر کرد (امام خمینی، ۱۳۷۱، ص ۱۲۷) انسان در این وضعیت اولیه در حالت ایمان قرار دارد. (امام خمینی، ۱۳۷۷، ص ۹۸) اما در عین حال همین فطرت نیز قابل تبدیل و تبدل است (امام خمینی، ۱۳۷۱، ص ۴۲) و انسان‌ها بر اثر برخی علل و اسباب به وضعیتی ثانوی یا «فطرت ثانی» (امام خمینی، ج ۱۵، ص ۳۰۹) دچار می‌شوند. به تعبیری «فطرت قابل رشد یا مسخ است» (مرتضی مطهری، ۱۳۷۸، ص ۱۴۸). استدلال امام خمینی در این جا این است که انقلاب انسانی با کنار زدن عوامل و موانع، باعث بازگشت به آن وضعیت الهی و فطرت شده است. در اثر این انتقال به وضعیت الهی موضوعاتی از قبیل «خدا»، «اسلام»، «استقلال» و «آزادی» محور اندیشه و کنش انسان انقلابی قرار می‌گیرد. (همان، ج ۱۷، ص ۱۱۸)

همچنین از منظر رفتاری امام یکی از مهم‌ترین ابعاد انقلاب انسانی و انسان پس از آن، این است که «آن خوف مبدل شد به آن شجاعت» (همان، ج ۷، ص: ۳۹۹ و ج ۸، ص: ۴۲۵-۴۲۶ و ج ۹، ص: ۱۷۹)؛ جامعه‌ی ایرانی در شرایط ماقبل انقلاب انسانی در وضعیت خوف و ضعف قرار داشت و پس از آن به حالت امن و قوت منتقل شد. (همان، ج ۶، ص: ۳۴۷ و ج ۹، ص ۱۹۷ و ۱۱ ص ۵۳۳) تعبیر دیگر امام خمینی درباره‌ی تحول از «انسان عشرتکده‌ای» به «انسان مجاهد اسلامی» به خوبی دو وضعیت پیش و پس از انقلاب انسانی را در انسان انقلابی تشریح می‌کند. (همان، ج ۱۷، ص ۲۱۱) امام خمینی از انسان انقلابی به عنوان

انسانی که تقلیب قلوب یافته یاد می‌کنند و جهت‌گیری این تقلیب را به سمت و سوی الهی شدن تعبیر می‌کنند (همان، ج ۱۶، ص ۱۳۰) که موجب محبت و رزی این انسان شده است. (همان، ج ۶، ص ۴۴۴) همچنین تحول از رفاه طلبی به سلحشوری بعد دیگری از تحول رفتاری در انسان انقلابی است. (همان، ج ۱۶، ص ۳۱۴) تحول به انسان دشمن شناس (همان، ج ۱۰، ص ۳۷۵) و ایستاده در برابر دشمن (همان، ج ۱۲، ص ۹۱) از دیگر ابعاد تحولی است که انسان انقلاب را به وجود آورده است.

یکی دیگر از مهم‌ترین مؤلفه‌ها انسان انقلابی، اراده‌ی معطوف به تعاون اوست. (همان، ج ۶، ص ۲۲۹) امام کاهش خصومت‌های اجتماعی (همان، ج ۶، ص ۳۴۷) و همبستگی اجتماعی (همان، ج ۸، ص ۴۲۵-۴۲۶) را به عنوان نتیجه انقلاب انسانی و محصول این اراده‌ی معطوف به تعاون مطرح می‌کنند. در پرتو همین ویژگی است که امام خمینی پیدایش نهادهای بی‌نظیر انقلاب اسلامی (صحیفه امام، ج ۱۷، ص ۴۲۸) را تبیین می‌کنند. (همان، ج ۹، صص ۱۸۰، ۱۹۲، ۱۹۷)

امام خمینی در بحث از «انسان انقلابی» صرفاً از دعوت به یک امر مطلوب سخن نمی‌گویند بلکه رویکردی کاملاً توصیفی و ناظر به واقع روی داده دارند (همان، ج ۶، ص ۳۴۷) که به نوعی مورد مشاهده عمومی متکی است (همان، ج ۷، ص ۲۶۵-۲۶۶ و ج ۹، ص ۴۰۸) مفهوم انسان انقلابی امام خمینی در واقع توصیف جمع‌بندی شده‌ای از انسان کاملاً محقق شده و موجود است.

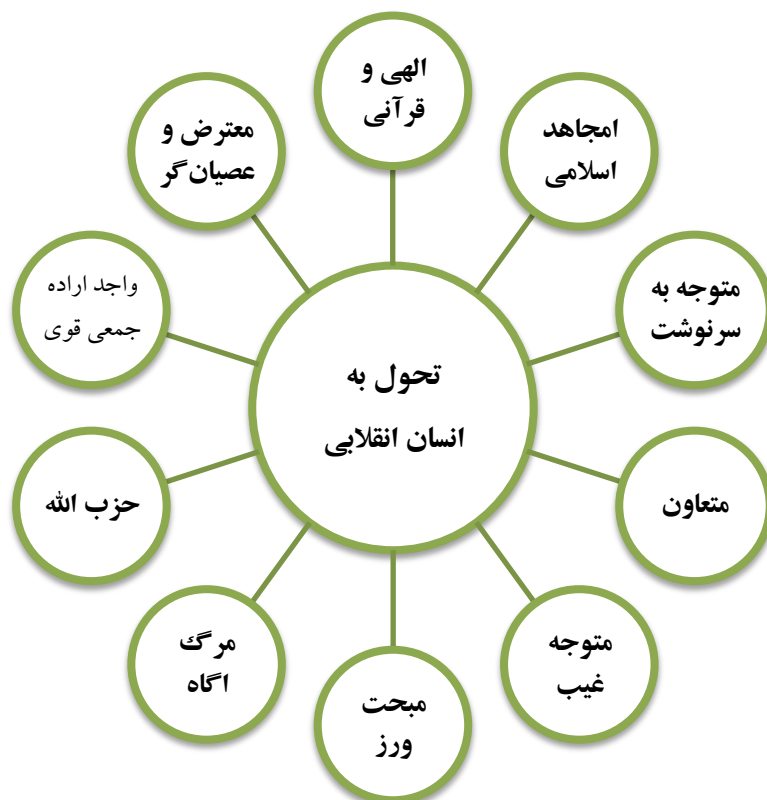
انسان تحول یافته و انقلابی نه فقط مرگ‌آگاه است، بلکه «بی‌اعتنا به مرگ» (همان، ج ۹، ص ۲۲۵) و «شهادت‌طلب» (همان، ج ۶، ص ۴۹۰-۴۹۳، ج ۷، ص ۲۶۵-۲۶۶، ج ۹، ص ۲۷۴، ص ۴۰۸، ج ۱۲، ص ۲۸۸، ج ۱۷، ص ۳۰۴) و «عاشق موت» نیز هست و همین نگرش خاص این انسان به زندگی است که یک نظام جدید منزلت و ارزش اجتماعی را پی می‌ریزد. (همان، ج ۱۷، ص ۲۱۱-۲۱۲)

در این جا و به عنوان جمع‌بندی امام خمینی مفهوم «حزب الله» را به مثابه هویت اجتماعی انسان انقلابی پیش می‌کشند و آن را محصول انقلاب انسانی می‌دانند: «یک کشور چهل میلیونی که با بی‌بند و باری می‌خواستند اینها را بار بیاورند و همه قدرتها دنبال این معنا بودند و همه تبلیغات و همه گفتار و همه نوشته‌ها دنبال این بود، یکدفعه متحول بشود به یک کشوری که همه حزب الله هستند.» (همان، ج ۱۶، ص ۳۱۴) ویژگی‌های بارز انسان انقلابی یا حزب‌الله این است که «روحیه‌ی انقلابی» (همان، ج ۹، ص ۳۸۵)، و روح اعتراض در او موج می‌زند و به تعبیری می‌توان گفت انسان انقلاب، انسان معترض است. (همان، ج ۷، ص ۴۷) یک بعد مهم از ایده‌ی انسان انقلابی ماهیت عصیان‌گرایانه و نفی‌گرا نسبت به وضع موجود و رژیم طاغوت است. وضعیت و ترازوی از رفتار انقلابی که به واسطه‌ی یک «جهش اسلامی» به دست آمده است. در برابر این انسان انقلابی متجددینی قرار دارند که منشأ عصیان را نه یک جهش اسلامی که یک خاستگاه



طبقاتی می‌دانند. همچنین مقدس مآبان متحجری که اصولاً هیچ عصیانی نسبت به وضع موجود ندارند. (همان، ج ۴، ص ۲۶۰)

دست آخر اینکه همه‌ی این تحولات به این دلیل است که انسان انقلابی را در عهد و پیوندی جدید با قرآن و اسلام قرار گرفته است. (همان، ج ۱۲، ص: ۳۶۷) نگاره‌ی سیزده مولفه‌های «تحول به» و ویژگی‌های انسان انقلابی را نشان می‌دهد.



نگاره سه: مؤلفه‌های انسان انقلابی

### ۲،۳. انقلاب اسلامی

یکی از مهم‌ترین مسئله‌ها در فهم معنای انقلاب، تفاوت شورش، کودتا و انقلاب است. امام خمینی در تحلیل خود این تفاوت را بر اساس دوگانگی الهی بودن/ الهی نبودن و در دو ساحت انگیزه و محتوا تحلیل می‌کنند. (همان، ج ۱۹، ص: ۴۴۴-۴۴۵)

تمایز انقلاب اسلامی و دیگر انقلاب‌ها مسئله‌ای است که در نظریه‌ی انقلاب امام خمینی به خوبی تشریح شده است. امام خمینی تمایز انقلاب اسلامی و دیگر انقلاب‌ها را نیز بر اساس انقلاب انسانی تشریح می‌کنند. ایشان معتقدند انقلاب‌های غیر اسلامی با انقلاب اسلامی نه فقط از منظر فکری، که از منظر پیامدهای

اجتماعی هم بر اساس «انقلاب انسانی» از یکدیگر متمایز می‌شوند. در انقلاب‌های اسلامی در اثر روی‌دادن انقلاب انسانی دامنه‌ی تخریب‌های اجتماعی ناشی از تغییر نظم پیشین به شدت کاهش می‌یابد. (همان، ج ۸، ص: ۲۷۲) دامنه‌ی کوچک تخریب‌ها در تغییر بنیادین نظم اجتماعی در انقلاب اسلامی ایران مسئله‌ای است که ناظران خارجی و متخصصان انقلاب را نیز متعجب کرده است. جان فوران در این باره می‌نویسد: «جان انسان- حتی جان کسانی که دشمن تلقی می‌شدند- محترم بود، مواردی نادر، از جمله معدود افراد رده‌بالای رژیم در آخرین مراحل انقلاب از این قاعده مستثنی شدند، وگرنه زندگی آمریکاییان نیز از تعرض مصون بود. به رغم آن همه خسارتی که بر اموال وارد شد، موارد تاراج و غارت اموال بسیار معدود بودند. مردم اموال و اثاثیه ادارات، بانک‌ها و مشورب فروشی‌ها را به خیابان‌ها می‌ریختند و به آتش می‌کشیدند. در مورد این عدم توسل به خشونت گفته می‌شد مردم با دست خالی و ایمان قوی رژیم را سرنگون ساختند.» (جان فوران، ۱۳۸۲، صص ۵۷۴-۵۷۵)

یکی از مهم‌ترین مسائلی که می‌تواند در فهم بستر اجتماعی انقلاب اسلامی در سال‌های منتهی به انقلاب اسلامی و آغازین سال‌های پس از آن به ما کمک کند، فعال شدن جنبش‌های اجتماعی در این دوره است. در پاسخی که در جامعه‌شناسی انقلاب در تبیین این وضعیت ارائه می‌شود نوعاً جنبش‌های اجتماعی واکنشی در برابر یک مسئله و مشکل اجتماعی تلقی می‌شوند که از تلاقی چند جنبش اجتماعی انقلاب به وجود می‌آید. از منظر محافظه‌کارانه‌ای که اغلب نظریات جامعه‌شناسی انقلاب پیش می‌کشند (لورنس کاپلان، ۱۳۷۵، ص ۱۰) جنبش‌های اجتماعی و به تبع انقلاب‌های اجتماعی در اثر و واکنش به یک آنومی در یک حوزه یا چند حوزه‌ی اجتماعی روی می‌دهند. در منظری که امام خمینی (ره) به تحلیل انقلاب می‌گشایند این تصویر به کلی متفاوت است. از این منظر گرچه زمینه‌ها و مشکلات اجتماعی بستری برای بروز یک انقلاب سیاسی اجتماعی دست می‌دهند، اما این انقلاب انسانی و درونی احاد مردم است که منتهی به یک انقلاب اجتماعی می‌شود.

امام خمینی بر اساس وقوع «انقلاب انسانی»، نه تنها انقلاب اسلامی را تحلیل می‌کند، بلکه جنبش‌های اجتماعی منتهی به انقلاب اسلامی و پس از آن را نیز تبیین می‌کند. (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۸، ص ۳۸۴، ج ۱۱، ص ۵۱۰) بر اساس استدلالی که این نظریه می‌پروراند تداوم و بازتولید انقلاب اسلامی نیز منوط به «حفظ تحول درونی» و انقلاب انسانی است. (همان، ج ۷، ص ۵۵ و ج ۸، ص ۱۸۸) و بازتولید انقلاب انسانی است که تضمین‌کننده‌ی بازتولید انقلاب اجتماعی تلقی می‌شود. به عنوان نمونه حرکت تکاملی انقلاب اسلامی در عرصه‌های دیگر مانند نظام اداری کشور و «انقلاب اداری» به مثابه یک انقلاب اجتماعی در تداوم انقلاب اسلامی از طریق انقلاب انسانی امکان‌پذیر است. (همان، ج ۷، ص ۲۷۵) همین مسئله در مورد

همه‌ی دیگر نهادها و سازمان‌های اجتماعی. (همان، ج ۹، ص: ۱۲۲، ج ۱۰، ص: ۱۷۷، ج ۱۱، ص: ۵۰۴، ج ۱۲، ص: ۲۸۹) مانند دانشگاه‌ها (همان، ج ۸، ص: ۴۳۹) نیز وجود دارد.

از منظر امام بازتولید انقلاب انسانی در همه بخش‌ها از جمله در ساختار حکومت یک ضرورت است. با پیروزی انقلاب اسلامی ما وارد یک دوران آرمانی و وضع مطلوب نشده‌ایم، بلکه وارد یک مرحله‌ی گذار و «دوره انتقال» شده‌ایم و بدون یک انقلاب گسترده در همه ابعاد از جمله در حوزه‌ی اداری، علیرغم برپایی حکومت اسلامی، همچنان چگونگی حکومت کردن طاغوتی باقی خواهند ماند. راه شکل دهی به انقلاب و بسط انقلاب در دوران گذار هم از ابتناء بر یک انقلاب انسانی می‌گذرد (همان، ج ۷ ص ۲۹۵-۲۹۶) از همین روست که امام خمینی بازتولید تحول اجتماعی و انقلاب در نظام اجتماعی را ناکافی دانسته و سخن از ضرورت بازتولید تحول انسانی به میان می‌آورد (همان، ج ۹، ص: ۱۸) و نسبت به فروکش کردن تحول انسانی پس از انقلاب هشدار می‌دهند. (همان، ج ۸، ص: ۴۷)

در برابر تداوم و بازتولید انقلاب اسلامی، انقلاب و معکوس و ارتجاعی مطرح است. این مفهوم با مفهوم ترمیدور<sup>۱۷</sup> در نظریه انقلاب طبیعی کرین بریتون قابل مقایسه است. (کرین بریتون، ۱۳۷۶ صص ۲۴۰-۲۷۶) امام خمینی مفهوم انقلاب ارتجاعی و متکوس را مانند بازتولید انقلاب، بر اساس ایده‌ی انقلاب انسانی بازتعریف می‌کنند و این‌که عدم حفظ تحول موجب روی‌دادن انقلابی ارتجاعی می‌شود. (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۱۲، ص ۳۶۷)

بعد دیگر مسئله‌ی بازتولید انقلاب، استدلال‌هایی است که به نوعی به تبیین صدور انقلاب و بازتولید انقلاب در دیگر جوامع اسلامی و غیر اسلامی می‌پردازد. از منظر این نظریه بازتولید جهانی انقلاب در دیگر جوامع منوط به شکل‌گیری انقلاب انسانی است. (همان، ج ۶، ص ۵۰۲؛ ج ۹، ص ۴۱؛ ج ۱۳، ص ۸۴؛ ج ۱۳، ص ۹۱؛ ج ۱۷، ص ۲۱۱ و ۲۱۲) در این‌جا نظریه‌ی انقلاب امام خمینی از تحلیل «انقلاب اسلامی ایران» فراتر رفته و در پی طرح بازتولید آن در دیگر «ملت‌های اسلام»، به مرزهای تحلیل یک «انقلاب اسلامی» و در پی طرح بازتولید آن در میان «مستضعفین» به تحلیل یک «انقلاب اجتماعی» نزدیک می‌شود. (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۶، ص: ۲۳۰)

یکی از مهم‌ترین مسائل در تبیین انقلاب اسلامی دوگانگی ظاهری‌ای که در مردمی / الهی بودن آن نهفته است. می‌دانیم امام انقلاب اسلامی را «تحفه‌ای الهی» می‌دانستند. (همان، ج ۲۱، ص: ۴۰۲) در این‌جا یک پرسش همواره گشوده در برابر تأملات درباره‌ی انقلاب اسلامی وجود دارد و آن تبیین این مسئله به ظاهر دوگانه است. برخی در تبیین معجزه‌گونگی انقلاب اسلامی آن چنان اغراق کرده و غرق می‌شوند که نقش

«مردم» در تبیین انقلاب اسلامی کم‌رنگ می‌شود. از سوی دیگر برخی فقط به نقش مردم ضریب می‌دهند و بُعد الهی انقلاب اسلامی را نادیده می‌انگارند. فهم این جنبه از انقلاب اسلامی کمک زیادی به تفسیر ساخت حقوقی نظام پس از انقلاب می‌کند. «جمهوری اسلامی» دلالت اجتماعی و ساختاری تبیین مردمی - الهی از انقلاب اسلامی است. در حالی که تفکیک میان این دو بُعد و تأکید بر جمهوریت با پیش‌کشیدن دموکراسی یا تأکید بر اسلامیت با پیش‌نهادن حکومت اسلامی، از همین دوگانه ناشی می‌شود. این بُعد از انقلاب اسلامی و طبعاً دلالت‌های آن بر نظام اجرایی پس از آن، از منظری که امام خمینی در فهم انقلاب اسلامی پیش می‌نهند و از دریچه‌ی مفهوم انقلاب انسانی این در هم تنیدگی بُعد مردمی و بُعد الهی، به خوبی قابل فهم و تحلیل است:

«ملت ما به برکت این نهضتِ خودش، نهضت جوشیده از متن از متن ملت جوشیده و بیرون آمده، نمی‌تواند کسی بگوید که مال من است. هیچ کس حق ندارد؛ غلط است کسی بگوید که مال این [شخص یا گروه] است، ... هیچ دستی نمی‌تواند این جور ملتی را تغییر بدهد. خداست این کار را کرده. این دست خداست؛ هیچ قدرتی نمی‌تواند در ظرف - الآن می‌شود گفت - یک سال و چند ماه، یک سال و چقدر [این تحول را پدید آورد] برای اینکه قبلاً یک قدری همین طور تدریجی بود کار، و باز خروجی نکرده بود، در ظرف یک سال و چند ماه آن تحول و تغییری که در مملکت ما و در ملت ما حاصل شده است، که راه صدها ساله رفته، یعنی ۲۵۰۰ سال را زیر پا گذاشته و مالیده، این نمی‌شود که با دست زید و عمرو باشد. هیچ نمی‌شود گفت روحانیون این کار را کرده‌اند؛ نمی‌شود گفت مردم بازار این کار را [کرده‌اند]؛ خیر، دست خداست و از متن ملت جوشیده است این [انقلاب] به امر خدا. و لهذا امیدبخش است. این الهی است؛ امیدبخش است.» (همان، ج ۴ صص ۲۵۶ - ۲۵۷)

البته همان‌طور که آمد این تحول دورنی و خدایی خود عوامل زمینه‌ساز اجتماعی هم داشته است:

«البته ما روحانیون، مردم را هدایت کردیم و تمام جرایم رژیم را افشا کردیم و روشنگری روحانیون، بحمد الله مفید واقع شد و مردم روشن شدند، و یک تحول فکری برای جامعه ایران به وجود آمد، به طوری که همه با هم یکصدا به دنبال یک راه و مقصد در حرکتند.» (همان، ج ۵، ص: ۱۸۴)

اما آنچه دلیل این تحول انسانی است نه این روشنگری‌ها که «برکت قرآن»، «برکت اسلام» (همان، ج ۷، ص: ۶۰) و دست غیب الهی است:

«من این [فراگیری جغرافیایی و اجتماعی انقلاب انسانی] را این طور فهمیدم که یک دست غیبی در کار است. انسان هر چه هم بخواهد مثلاً روشنگری داشته باشد و هر چه هم بخواهد یک همچو امری واقع بشود به این گسترش نمی‌تواند واقع بشود. من این طور فهمیدم که خدای تبارک و تعالی در این مسأله نظر دارد و از آنجا اطمینان برایم پیدا شد که پیروزی هست.» (همان، ج ۶، ص: ۴۹۰-۴۹۳)

اگر در سطحی نظری (و نه تبلیغاتی) در پی تبیین نگره‌ی امام خمینی به انقلاب اسلامی باشیم، یکی از مهم‌ترین و در عین حال دشوارترین تعبیر مفهوم «تحفه‌ی الهی» (همان، ج ۲۱، ص: ۴۰۲) است. مهم از این جهت می‌توان مبین خاص‌بودگی انقلاب اسلامی باشد و دشوار از این منظر که چگونه این مفهوم خلاف‌آمد عادت را بتوان در سطح یک مفهوم دانش اجتماعی تشریح کرد، به گونه‌ای که دیگر ابعاد انقلاب مانند مردمی بودن آن را تحت الشعاع قرار ندهد. تحفه الهی بودن و معجزه بودن انقلاب اسلامی (همان، ج ۶، ص: ۲۳۰) تنها بر اساس مفهوم انقلاب انسانی قابل تبیین است. بر این اساس تغییر دورنی به دست غیب الاهی انجام می‌شود و این همان تحفه‌ی الهی است اما این نافی کنش اجتماعی نیست. این تحفه‌ی الهی در سطح انسانی (انقلاب انسانی) در اثر زمینه‌های معرفتی (اسلام انقلاب) و در سطح اجتماعی (انقلاب اسلامی) در اثر کنش اجتماعی انسان انقلابی به دست آمده است.

بنابراین تبیین این بُعد از انقلاب اسلامی به این صورت است که در انقلاب اسلامی می‌توان میان دو سطح از انقلاب تفاوت قائل شد: سطح اجتماعی و انقلاب اجتماعی و سطح دورنی و انقلاب انسانی. انقلاب دورنی به دست خداوند متعال انجام شده است؛ هر چند زمینه‌ها و علل معد اجتماعی (طرح اسلام انقلابی) داشته و دارد. انقلاب اجتماعی نیز به دست مردم انقلاب دورنی یافته انجام شده، هر آن نیز تحت مشیت و به خواست الهی است. بنابر این انقلاب در عین مردمی بودن در سطحی، در سطح زیرین که همان فراهم آمدن انسان انقلابی است، الهی است. بعد الهی ناظر به انقلاب انسانی است و بعد مردمی انقلاب، همان محصول کنش انسان انقلابی یعنی انقلاب اسلامی است. (همان، ج ۱۷، ص: ۳۰۴)

یکی از مهم‌ترین مسائل در تبیین چگونگی پیروزی انقلاب اسلامی در بهمن ۱۳۵۷، مسأله‌ی ناکارآمدی فشارهای سیاسی و نظامی در متوقف کردن انقلاب است. اشتباه در «جزیره‌ی ثبات» دانستن ایران به جای خود؛ چرا ثبات به «جزیره‌ی ثبات» باز نمی‌گردد؟ این پرسشی است که در آن سال‌ها احتمالاً ذهن بسیاری از سیاست‌مداران مخالفان پیروزی یک انقلاب اسلامی را به خود مشغول کرده بود. پس از آن هم این پرسش به نوعی در سطح جامعه‌شناسی انقلاب و مطالعات انقلاب اسلامی مطرح شده است. یک سطح از

پاسخی که در نظریه‌ی انقلاب امام خمینی به این پرسش داده می‌شود بازگشت می‌کند به «ناتوانی شرق و غرب در فهم انقلاب انسانی» به دلیل افق محدود و مادیت بنیادین نگرش‌شان:

«این تحول، تحولی است که شرق و غرب نمی‌توانند بفهمند. آنها هر چیزی می‌توانند بفهمند، همین در سطح مادیت اشیا را ارزیابی می‌کنند ... در سطح معنویت اینها نمی‌توانند اصلاً تصور کنند که یک کشور چهل میلیونی چطور متحول شده است.» (همان، ج ۱۶، ص ۳۱۴)

ناتوانی غرب و شرق در فهم انقلاب انسانی به ناتوانی از درک انسان انقلابی و انقلاب اسلامی منتهی می‌شود. امام خمینی این استدلال را این چنین می‌پروراند که انسان انقلابی با کنش‌های متمایز خود، همه‌ی مقابله‌ها و توطئه‌ها برای بقای رژیم سابق و متوقف کردن انقلاب را خنثی می‌کند. چرا این حرکت‌ها هنوز انسان انقلاب را نشناخته‌اند و بدیهی است که در برابر که یک «موجود ناشناخته» و یک «مولود تازه» و غیر قابل شناخت و پیش‌بینی ناموفق عمل می‌کنند. (همان، ج ۱۷، ص: ۲۳)

سطح دیگر مسئله این است که اگر انقلاب اسلامی ایران را در چارچوب نظریات جامعه‌شناسی انقلاب فهم می‌کنیم، اغلب با این پرسش مواجه می‌شویم که زمینه‌هایی مانند مسائل اقتصادی، استبداد، استعمار و مانند این، در طول دو بیست سال اخیر قرین تاریخ اجتماعی - سیاسی ما بوده‌اند، اما چرا در سال ۱۳۵۷ این مشکلات به یک انقلاب اجتماعی منتهی می‌شود، نه پیش از آن؟ علاوه بر این که در اغلب این موارد، شاخص‌های مرتبط مثلاً در حوزه‌های اقتصادی در دوره‌ی منتهی به پیروزی انقلاب اسلامی نسبت به دیگر ادوار، وضعیت به مراتب قابل قبول‌تری را نشان می‌دهد. (منصور معدل، ۱۳۸۲، ص ۸۲-۱۱۶) دو سال پایانی حکومت پهلوی به دلیل اعمال سیاست‌هایی عملاً شاخص‌های آزادی‌های سیاسی و اجتماعی، عدالت اجتماعی و توزیع ثروت و همچنین نوع مناسبات حکومت و نیروهای سیاسی تغییر بنیادینی می‌کند. محمدرضا پهلوی شخصاً اعتراف به فهم صدای انقلاب مخالفان می‌کند. بخشی اپوزیسیون را در عرصه‌ی قدرت به کارگیری می‌کند، و بسیاری از مخالفان خود را به این نتیجه می‌رساند که می‌توانند با همکاری هم مناسبات آینده را رقم بزنند. اما این اتفاقات نه تنها تأثیر کندشوندگی در روند اصلی انقلاب اسلامی ایجاد نمی‌کند، بلکه روند انقلاب شتاب روزافزون خود را حفظ می‌کند. این پرسش که بر اساس تئوری‌های جامعه‌شناسی انقلاب پاسخ در خوری نمی‌یابد، برخی تحلیل‌گران را تا مرز توهم استعماری بودن انقلاب و انجام آن هماهنگی یا خواست برخی قدرت‌های خارجی پیش برده است. علاوه بر این به نوعی می‌توان گفت این پرسش فقط اجتماعی نیست، تاریخی هم هست. در سطح اجتماعی این پرسش مطرح است که چرا برخوردهای حکومت پهلوی، از مشت آهنین تا برخوردهای به ظاهر تسامح‌گرایانه‌تر روند انقلاب را متوقف نمی‌کند؟ اما در سطح تاریخی مسئله این است که چرا در تاریخ معاصر، حرکت‌های متعدد بیداری

بخش با برخوردهای مشابه حکومت‌های وقت متوقف شدند، اما در مورد انقلاب اسلامی این اتفاق پیش نیامده است؟

پاسخ این پرسش هم در وجه اجتماعی و هم در وجه تاریخی و هم آن، در ساحت نظریه‌ی انقلاب امام روشن می‌شود: «انقلاب انسانی». تحركات سیاسی- اجتماعی و تغییرات اقتصادی در جهت افزایش یا کاهش فشار در اواخر دوران رژیم پهلوی به این دلیل بر روند انقلاب اسلامی تأثیر نمی‌گذارد که این تحولات در سطحی اجتماعی اعمال می‌شوند و انقلاب اسلامی بر اساس عقبه‌ای از یک انقلاب انسانی در حال پیش‌روی است. در وجه تاریخی هم شکست دیگر حرکت‌ها و امواج ضد استبدادی- ضد استعماری از آن جا ناشی می‌شود که آن تحولات در سطحی اجتماعی باقی مانده و به انقلاب انسانی و درونی عمومی منتهی نشده بودند.

مسئله‌ی دیگر خاص بودگی و «از هر نظر غیر قابل معرفی» بودن (لیلی عشقی، ۱۳۷۹، ص ۱۷۴) مورد انقلاب اسلامی ایران است. برخی تحلیل‌گران انقلاب ایران را «زنگ خطری» برای نظام حاکم در جهان توصیف کرده‌اند. (Robert w. Cox, ۱۹۸۷, p: ۲۷۹) به نظر می‌رسد صدای این زنگ خطر در حوزه‌ی نظریات انقلاب نیز شنیده می‌شود. کم و بیش غیرمنتظره و خاص بودن بخش مشترک تحلیل‌هایی است که اندیشمندان مختلفی در شناخت انقلاب اسلامی آن را پیش‌کشیده‌اند. میشل فوکو نیز که از منظری پست مدرن به انقلاب ایران می‌نگرد و مشاهدات و تأملات خود را در مقالاتی منتشر کرده است، تا حدودی متوجه تغییر درونی در روند انقلاب اسلامی شده و آن را «روح انقلاب اسلامی» می‌داند (محمدباقر خرمشاد، ۱۳۷۷، ص ۲۱۵)، در عین حال با تحیر می‌نویسد: «ما غربی‌ها در صورتی یک انقلاب را به روسمیت می‌شناسیم که دو دینامیک در آن مشاهده کنیم: یکی دینامیک تضادی درونی این جامعه، یعنی دینامیک طبقاتی یا دینامیک رویارویی‌های بزرگ اجتماعی و دیگری دینامیک سیاسی یعنی حضور یک طبقه، حزب یا ایدئولوژی به عنوان پیشگام. اما به نظر می‌رسد در آنچه در ایران روی داده نمی‌توان هیچ یک از این دو دینامیک را که برای ما نشانه‌های بارز و علامت روشن پدیده‌های انقلابی‌اند، تشخیص داد.» (میشل فوکو، ۱۳۸۴، ص ۵۴) یک تحلیل‌گر در تشریح این دینامیسم در روند انقلاب اسلامی ایران می‌نویسد: «کنش انقلابی توسط دینامیسم ایدئولوژی انقلابی دیکته می‌شود، در حالی که ملاحظات سیاسی و اقتصادی دارای نقش درجه دوم هستند.» (معدل، ۱۳۸۲، ص ۲۳۲)

جان فوران در مقاله‌ای با عنوان «انقلاب ۱۹۷۷-۷۹ چالشی بر تئوری اجتماعی» پا را فراتر نهاده و می‌نویسد: «موضوع نظریه اجتماعی در دهه ۱۹۸۰ میلادی به این ترتیب در آمده که ایا انقلاب ایران را باید به عنوان یک مورد منحصر به فرد، خلاف سایر انقلاب‌ها مورد بررسی داد و یا این که علت انقلاب‌ها را باید در پرتو شواهد ایران مجدداً مورد مذاقه قرار داد؟» (عبدالوهاب فراتی، ۱۳۷۹، ص ۳۲۸)

نیک آر. کدی نیز می‌نویسد: «این انقلاب حتی با الگوها و انتظارات کسانی که از اوضاع ایران به خوبی مطلع بودند نیز سازگار نبود.» (نیک آر کدی، ۱۳۸۱، ص ۱۵)

تدا اسکاکیل که از منظری نومارکسیستی به بررسی انقلاب‌های اجتماعی پرداخته است درباره‌ی انقلاب ایران می‌گوید: «نباید هیچ تردیدی در مورد خروج قابل ملاحظه‌ی فرایند انقلاب ایران از چارچوب علی‌آن‌چه در آغاز انقلاب فرانسه، روسیه و چین رخ داده بود، به خود راه داد.» او می‌افزاید «سقوط اخیر شاه ایران و به راه افتادن انقلاب ایران بین سال‌های ۱۹۷۷-۱۹۷۹ باعث تعجب ناگهانی ناظران خارجی از دوستان آمریکایی شاه تا روزنامه‌نگاران و متخصصین سیاسی و متخصصین علوم اجتماعی - از جمله افرادی مثل من که متخصص مسائل «انقلاب» هستم - گردید.» استدلال اسکاکیل این چنین ادامه پیدا می‌کند که «این انقلاب مطمئناً شرایط یک «انقلاب اجتماعی» را دارا می‌باشد. مع‌الوصف وقوع آن به ویژه در جهت وقایعی که منجر به سقوط شاه شدند، انتظارات مربوط به علل انقلاب‌ها را که من قبلاً در تحقیق تطبیقی-تاریخی‌ام در مورد انقلاب‌های فرانسه، روسیه و چین تکامل و توسعه بخشیده‌ام، زیر سؤال برد.» عبدالوهاب فراتی، ۱۳۷۹، ص ۱۸۵-۲۱۶)

بنابراین یکی از مهم‌ترین پرسش‌ها در تبیین انقلاب اسلامی وجه تمایز این انقلاب با انقلاب‌ها در دیگر جوامع و دیگر انقلاب‌های در تاریخ اجتماعی ایران است. در رهیافتی که امام خمینی (ره) در طرح انقلاب پیش می‌کشند، وجه این خاص‌بودگی انقلاب ایران بر اساس «انقلاب انسانی» تشریح می‌شود. (صحیفه امام، ج ۴، ص ۳۸۳) براساس نظریه‌ی انقلاب امام خمینی ناتوانی در تحلیل انقلاب اسلامی ایران به یک نقطه‌ی مشترک بازمی‌گردد: مسئله‌ای که امام خمینی از آن به «غلط درآمدن حساب حساب‌گرها» (همان، ج ۴، ص: ۳۸۴) تعبیر می‌کنند. اسکاکیل از این ناتوانی به «تعجب ناگهانی» یاد می‌کند و تصویر روشنی از لایه‌های مختلف حساب‌گرهای ناتوان در درک انقلاب ایران دست می‌دهد: «ناظران خارجی»، «روزنامه‌نگاران»، «متخصصین سیاسی»، «متخصصین علوم اجتماعی» و «جامعه‌شناسان انقلاب‌ها». عبدالوهاب فراتی، ۱۳۷۹، ص ۱۸۵-۲۱۶) آن نقطه‌ی مشترک عبارتست از فقدان درک درست از مقوله‌ی «انقلاب انسانی». (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۷، صص ۲۳۰ و ۲۶۶ و ۳۹۹) در عین حال این ناتوانی درک انقلاب انسانی به معنای عدم امکان مطالعه و فهم اجتماعی انقلاب اسلامی نیست. از منظر نظریه انقلاب امام تحول و انقلاب انسانی هم قابل فراگیری و بازتولید است، و هم قابل مطالعه‌ی عینی» (همان، ج ۱۵، ص ۴۷۶)

در ادبیات نظری‌ای که امام خمینی می‌پرورانند، اگر چه اغلب به مورد خاص انقلاب اسلامی ایران می‌پردازند، اما نشانه‌های روشنی وجود دارد که نگاه ایشان فراتر از مورد انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ در ایران است. این نشانه‌ها، آن‌گاه به وضوح نزدیک می‌شود که امام انقلاب اسلامی ایران را در افقی فراتر از تاریخ و جامعه‌ی وقوع آن تحلیل می‌کنند. به نوعی می‌توان گفت امام خمینی تصویر یک انقلاب کبیر را در مورد



انقلاب اسلامی ایران می‌پروانند. انقلابی که در تاریخ بی‌نظیر است اما می‌تواند در جوامع مختلف اسلامی و غیر اسلامی بازتولید شود می‌توان سرزمین عقلی مشترک جدیدی متمایز از سرزمینی بنا کند که انقلاب فرانسه پایه گذاشته بود (الکسی دوتوکویل، ۱۳۸۶، ص ۳۷) همچنان چنان‌که برخی نظریه پردازان انقلاب بیان کرده‌اند: انقلاب اسلامی ایران آغاز نوع جدیدی از انقلابات است و «دست کم پایان پاره‌ای از انقلابات فرارسیده است این انقلاب، انقلاب‌ها را دچار انقلاب ساخت.» (لیلی عشقی، ۱۳۷۹، ص ۱۴۷) تصویری امام خمینی از «بی‌نظیری در تاریخ، تکرار پذیری در جامعه» یا «کبیربودن انقلاب اسلامی» دست می‌دهند آن‌جا پررنگ‌تر می‌شود که بعد تاریخی انقلاب اسلامی را تحلیل می‌کنند و در گفتگو با مبارزان و انقلابیون جهان، تجربه‌ی انقلاب ایران را برای بازتولید در دیگر جوامع مورد بازخوانی قرار می‌دهند. برخی اندیشمندان

### جمع‌بندی

بنابراین چه آمد می‌توان تحلیل امام خمینی از انقلاب اسلامی را در یک سازه‌ی چهار مرحله‌ای مقوله‌بندی کرد: اسلام انقلابی، انقلاب انسانی، انسان انقلابی و انقلاب اسلامی. مفهوم مرکزی در نظریه‌ی انقلاب امام خمینی مفهوم «انقلاب انسانی» است. مفهومی ضمن تبیین علی، انقلاب اسلامی، چگونگی و چرایی آن را نیز شرح داده و پیامدهای آن را به بحث می‌گذارد. از سوی دیگر علاوه بر تبیین وقوع انقلاب، عدم وقوع انقلابی سراسری در یکی دو سده اخیر را نیز توضیح می‌دهد.

بنابر نظریه انقلاب امام خمینی، زمینه‌ها و تحولات اجتماعی در داخل کشور و در سطح جهانی جایگاهی استعدادی برای یک انقلاب اجتماعی را دارد و انقلاب انسانی و تحول درونی به نوعی علّیت تامه‌ی آن است. نقطه‌ی کانونی در سازه‌ی نظری‌ای که از اندیشه‌ی امام خمینی فهم می‌شود این مهم است که امام ورای پرداختن به این عوامل اجتماعی که با ضریب‌های مختلف در متن نظریات مختلف جامعه-شناسی انقلاب مطرح می‌شوند، با پیش کشیده مفهوم انقلاب انسانی و تحول از درون و نسبت دادن به خداوند متعال، سطح و ساحت به کلی متفاوتی در تحلیل انقلاب اسلامی و به طور کل انقلاب‌های اجتماعی می‌گشایند.

بر اساس نظریه‌ی انقلاب امام خمینی از حدود دو دهه قبل از آغاز نهضت انقلاب اسلامی تلاش‌ها برای ارائه تصویر صحیح اسلام آغاز می‌شود. این تلاش معطوف به ارائه اسلام ناب و در برابر اسلام تجدد و اسلام تحجر رایج بوده و بر بُعد اجتماعی دین و کارآمدی اجتماعی آن تأکید دارد.

فرآیند مداوم ارائه «اسلام انقلابی» و درگیری با اسلام‌های متحجر و متجدد منجر به شکل‌گیری فهم جدیدی از اسلام و متعاقب آن یک «انقلاب انسانی» می‌شود. در اثر این این انقلاب انسانی، «انسان انقلابی» متولد می‌شود و با کنش‌های متمایز او، «انقلاب اسلامی» تکوین می‌یابد.

## منابع

- آرنت، هانا (۱۳۶۱) **انقلاب**، عزت‌الله فولادوند، اول، تهران، خوارزمی.
- آرون، ریمون (۱۳۷۷) **مراحل اساسی سیر اندیشه در جامعه‌شناسی** (متن بازبینی شده)، باقر پرهام، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۳۶۴) **الشفاء**، مدکور، ابراهیم بیومی مصحح، سعید زاید، قم، مکتبه آیه‌الله العظمی المرعشی النجفی العامه.
- احمد اشرف (۱۳۷۶) **غلامحسین صدیقی بنیانگذار جامعه‌شناسی در ایران**، ایران‌نامه، سال پانزدهم، شماره ۴.
- بریتون، کریین (۱۳۸۲) **کالبد شکافی چهار انقلاب**، محسن ثلاثی، تهران، زریاب.
- بتون، تد و کرایب، یان (۱۳۸۴) **فلسفه‌ی علوم اجتماعی: بنیادها فلسفی تفکر اجتماعی**، شهناز مسمی پرست و محمود متحد، تهران، آگه.
- بومر، فرانکلین لوفان (۱۳۸۵) **جریان‌های بزرگ در تاریخ اندیشه‌ی غربی**، حسین بشیریه، سوم، تهران، مرکز بازشناسی اسلام و ایران (انتشارات باز).
- پارسایا، حمید (۱۳۷۶) **حدیث پیمانہ**، قم، دفتر نشر معارف.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۹) **روش‌شناسی انتقادی حکمت صدرایی**؛ قم، کتاب فردا.
- \_\_\_\_\_ (بی‌تا) **جزوه تاریخ تفکر اجتماعی مسلمین**، قابل دسترسی در تارنمای <http://elem.ir>
- ریترز، جورج (۱۳۷۴) **نظریه‌ی جامعه‌شناسی در دوران معاصر**، محسن ثلاثی، تهران، علمی.
- خرمشاد، محمد باقر (۱۳۷۷) **فوکو و انقلاب اسلامی ایران: معنویت‌گرایی در سیاست**، پژوهشنامه متین، شماره ۱.
- خرمشاد، محمد باقر (۱۳۸۳) **بازتاب انقلاب اسلامی ایران در نظریات انقلاب: تولد و شکل‌گیری نسل چهارم تئوری‌های انقلاب**، مجله‌ی جامعه‌شناسی ایران، دوره‌ی پنجم، ۳.
- خمینی، سید روح‌الله (۱۳۷۱)، **چهل حدیث**، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۳) **ولایت فقیه (حکومت اسلامی)**، [ویرایش ۲]. تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)، اول.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۷)، **شرح حدیث جنود عقل و جهل**، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.

\_\_\_\_\_ (۱۳۷۸) صحیفه امام: مجموعه آثار امام خمینی (س)، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)، ۲۲ ج.

\_\_\_\_\_ (۱۳۸۱) تقریرات فلسفه امام خمینی (س)، ج ۲، موسوی اردبیلی، عبدالغنی، مصحح، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س).

\_\_\_\_\_ (۱۳۹۰) نرم افزار مجموعه آثار حضرت امام خمینی سلام الله علیها، قم، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی.

خورشیدی، سعید (۱۳۹۱) «بررسی عوامل موثر بر پویایی جبهه‌ی فرهنگی - هنری انقلاب اسلامی در دهه‌ی نخست انقلاب (۱۳۵۷-۱۳۶۷) با بهره‌گیری از تاریخ‌نگاری شفاهی فعالیت‌های فرهنگی و هنری انقلاب اسلامی»، قابل دسترسی در تارنمای [www.teribon.ir](http://www.teribon.ir)

دوتوکویل، الکسی (۱۳۸۶) انقلاب فرانسه و رژیم پیش از آن، تهران، مروارید.

دوران، بهزاد (۱۳۷۵) بازسازی تئوری انقلاب در آثار امام خمینی (ره)، پایان نامه، دانشگاه تربیت مدرس. شاه آبادی، محمدعلی (۱۳۸۷ الف)، رشحات البحار، ترجمه زاهد ویسی، چ دوم، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

\_\_\_\_\_ (ب ۱۳۸۷)، فطرت عشق (شذره ششم از کتاب شذرات المعارف)، شرح فاضل گلپایگانی، چ دوم، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

شیرازی، صدرالدین محمد (۱۳۸۳) اسفار الاربعه، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدر، ج ۳ و ۴.

طالبان، محمدرضا (۱۳۸۸) روش‌شناسی مطالعات انقلاب با تأکید بر انقلاب اسلامی ایران، اول، تهران، معاونت پژوهشی پژوهشگاه امام خمینی و انقلاب اسلامی.

عشقی، لیلی (۱۳۷۹) زمانی غیر از زمان‌ها، ترجمه احمد نقیب‌زاده، تهران، مرکز بازشناسی اسلام و ایران و مؤسسه فرهنگ، هنر و ارتباطات.

فارابی، ابونصر محمد (۱۳۷۱، ص ۲۷۶) سیاست مدنی، سید جعفر سجادی، تهران، سازمان انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

فراتی، عبدالوهاب، (۱۳۷۷) رهیافت‌های نظری بر انقلاب اسلامی، قم، معاون امور اساتید و دروس معارف اسلامی.

فراتی، عبدالوهاب (۱۳۸۰) نظریه انقلاب در اندیشه امام خمینی (ره) مجله علوم سیاسی، زمستان، شماره ۱۶.

فوکو، میشل (۱۳۸۴). ایران: روح یک جهان بی روح، نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، اول، تهران، نی.

فوران، جان (۱۳۸۲) مقاومت شکننده (تاریخ تحولات اجتماعی ایران)، ترجمه‌ی احمد تدین، تهران، رسا، چ ۴.

فوکو، میشل (۱۳۸۹) ایرانیها چه رویای در سر دارند؟، حسین معصومی همدانی، اول، تهران، هرمس.  
کاپلان، لورنس، (۱۳۷۵)، مطالعه تطبیقی انقلاب‌ها از کرامول تا کاسترو، محمد عبداللهی، انتشارات علامه طباطبایی.

کدی، نیکی آر (۱۳۸۱) ریشه‌های انقلاب ایران، عبدالرحیم گواهی، تهران، نشر علم.  
محمدی، منوچهر (۱۳۸۲) انقلاب اسلامی در مقایسه با انقلاب‌های فرانسه و روسیه، قم، دفتر نشر معارف.  
مطهری، مرتضی (۱۳۶۲) پیرامون انقلاب اسلامی، اول، تهران، صدرا.  
\_\_\_\_\_ (۱۳۶۴) پیرامون جمهوری اسلامی، اول، تهران، صدرا.  
\_\_\_\_\_ (۱۳۷۸) مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۱۵، تهران، صدرا.

معدل، منصور (۱۳۸۲). طبقه، سیاست و ایدئولوژی در ایران، سالارکسرای، تهران، مرکز بازشناسی اسلام و ایران (باز).

میلانی، محسن (۱۳۸۱) شکل‌گیری انقلاب اسلامی، مجتبی عطارزاده، تهران، گام‌نو.

Goldstone, J. (۱۹۸۰) "Theories of Revolution: The Third Generation", Word politics, vol. ۳۲, n. ۳.

Robert w. Cox (۱۹۸۷) "Production power And world order Social forces in the making of history", columbia university press ,new York.

Skocpol, Theda.( ۱۹۷۹) "States and Social Rvolutions: A Comparative Analysis of France, Russia and China ", Cambridge University .

Taylor, S. (۱۹۸۴) Social Science and revolution, New York, St. Martins Press

Tilly, Charles. (۱۹۷۸), "From Mobilization Revoution", Reading, Mass: Addison Wesley .

---

<sup>i</sup> اگر با تسامح و از باب محدودیت‌های ترجمه «انقلاب» اسلامی را همان «Revolution» بدانیم؛ می‌توان گفت نظریه‌ی انقلاب امام خمینی ناظر به «The Islamic Revolution»؛ «Revolution Islamic»؛ و «Revolution» خواهد بود.

<sup>ii</sup> مفهومی برگرفته از بخشی از آیه‌ی ۲۰۳ سوره‌ی بقره است که می‌فرماید: «وَ اذْكُرُوا اللّٰهَ فِيْ اَيَّامٍ مَّعْدُوْدَاتٍ»؛ امری که در واقع نیز روی داد و همانطور که آمد از منظر امام خمینی زمان تحول و انقلاب درونی و انسانی نسبت به گستره‌ی اجتماعی، جغرافیایی و ژرفای معرفتی آن، بسیار اندک است.

<sup>iii</sup> این نگرش درباره‌ی زمان از منظر فلسفه اسلامی (به عنوان نمونه این‌سینا، ۱۳۶۴) و خصوصا از حکمت متعالیه - که امام خمینی تحت تأثیر آن است (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۵، ص ۲۷۱) - قابل اثبات و شرح است. (صدرالدین محمد شیرازی، ۱۳۸۳، ج ۳ و ۴).

<sup>iv</sup> Thermidor